

از انتشارات کانون فرزانگان

الفبای نویسنده‌گی

مطبع و ترجمه محفوظ

نگارش:

مهر داد مهرین

بها در سراسر کشور هفت ریال

نشریات گانون فرزانگان

- ۱- کتاب راهنمای فرهنگ و اصلاح تعلیمات عمومی
تألیف علی اکبر سلیمی ۱۳۱ = ۵۰ ریال
- ۲- کتاب جامعه‌الحيوانات تصنیف جناب آقای حسین
سمیعی (ادیب السلطنه) بها: ۱۰۰ ریال
- ۳- الفمای نویسنده کی (همین کتاب) اثر آقای -
میرداد محمدی بها: ۱۰۰ ریال

مراکز فروش این کتاب

و نشریات سابق گانون فرزانگان

در تهران: کتاب فروشان (بهار راه، جبرالدوله)

در شهرستانها: نمایندگیهای انجمن فرهنگیان

و شبکه داستان نویسان

داستانهای نوین را اول هر ماه جداگانه به ۱۵ ریال

اسکین شد

کتاب

انقباضی نویسنده

نکارش :

مهرداد مهرین

از انتشارات کانون فرزانتان

تهران

بها در سراسر کشور ۷ ریال

فروردین ماه ۱۳۲۸

حق طبع و ترجمه محفوظ

چاپخانه باکشی

فهرست مندرجات

موضوع	صفحه
۱- مقدمه	۴
۲- نویسنده کی	۹
۳- نویسنده شرافتمند کیست ؟	۱۵
۴- شیوه سخن	۱۸
۵- شیوه نوشتن	۲۴
۶- انشاء ساده	۴۱
۷- مقاله نویسی	۴۶
۸- ترجمه	۴۴
۹- شعر	۴۷

مقدمه

کتاب در ایران خیلی کمیاب است و بسیاری هم اصلاً یافت نمیشود. گرچه در کشورهای دیگر کتاب را در دسترس همگان گذاشته اند و کسی نیست که در خانه خود يك كتابخانه كوچكى نداشته باشد و یا روزی دو سه ساعت مطالعه ننماید ولی در کشور ما بدست آوردن کتاب کار آسانی نیست و مردم بنا بر کمیابی کتاب بایسوادى و عادت نداشتن بمطالعه چندان شوق و رغبتى ندارند و بواسطه عدم توجه بفضیلت علمى و اخلاقى افراد، دانشمندان و نویسندگان هم دارای آن مقام و احترام سابق نیستند و بناچار از کجا كه علت این توقف و رکود فرهنگى و انحطاط و تنزل علمى و ادبى تا حدى بر اثر همین کمیابی کتاب و دسترسى نداشتن بآدبیات و علوم جدید و بالاخره این اوضاع و اطوار کنونى نبوده باشد؟

در ایران نه تنها باندازه كافی کتاب وجود ندارد بلکه آنچه هم موجود است كفاف احتیاجات گوناگون ما را نمیکند و سازگار طبع دنیای امروز نیست چه علوم و فنون بر اثر تحولات اجتماعى و پیشرفت تمدن آنچنان وسعت یافته كه با ابتکارات و طرح موضوعهای تازه، رشته ها و شعبه های جدیدى پدیدار گشته، سبکها و اسلوبهای نوین پا بر خیزه وجود گذاشته و بالاخره برای هر يك از تقسیمات و شعب علوم و فنون هزاران كتاب بزبانى در هر کشور نوشته شده و هر گاه بفارسی کتابى تألیف یا ترجمه گردیده همانا در حکم النادر کامل معدوم بوده و هنوز دانشجویان ما برای فرا گرفتن بعضى از دروس خود ناگزیر بکتابهای فرانسه و انگلیسى مراجعه مینمایند.

شکفت انگیز تر آنكه با وجود قریحه و استعداد ادبى

و فلسفی ایرانیان و داشتن آنهمه سوابق درخشان علمی و ادبی چنان ایرانی امروز دچار تنگی و کمیابی کتاب گردیده که برای واژه‌های فارسی يك فرهنگ جامع یا يك دائرة المعارف و حتی يك دوره کتاب تاریخ ادبیات دنیا پسندی که سودمند و مناسب دنیای امروز باشد مانند دیگران از خود ندارد ولی در عین حال سیبویه ایرانی کتاب نحو برای عربها نوشته یا يك ایرانی دیگر بنام فیروز آبادی برای زبان تازی چندین جلد قاموس الاعلام مرقوم داشته و همچنین بسیاری از فعول دانشمندان نامی ایران که تمدن اسلامی را بوجود آوردند هر کدام کتابهای مهم عربی از خود باقی گذاشته و بالاخره همین آثار گرانبها با خزان علمی و ادبی خاورزمین بوده که مورد استفاده باختر یا اروپا قرار گرفت.

گمان ندارم امروز کسی پیدا شود که موضوع کمیابی کتاب در ایران و شدت نیازمندی ما را بآن باقید تردید و انکار تلقی نماید یا باز کسی حل این مشکل و رفع تنگنای ما را در این خصوص لازم نداند. چه هر مرد دانا و با انصافی میدانند و تشخیص میدهد که پیشرفت و ترقی هر کشوری از راه ترویج علم و هنر، بسط تعلیم و تربیت که افزار آن کتاب است فراهم میگردد اجرای اصلاحات و بهبودی اوضاع را وحدت و همکاری فکری و تربیتی افراد میسر ساخته و با انتشار آثار فکری و هنری دانشمندان و هنرمندان بصورت کتاب بوده که یکچنین ترقیات شگرف و تحولات عظیمی در اجتماعات بشری پدیدار گردید.

در سایر کشورها از جمله آمریکا با وجود کتابفروشی های بیشمار، بنگاههای طبعم و نشر کتاب، کتابخانه های بزرگ قرائتخانه های بسیاری که در هر جا وجود دارد شهرداری ها و انجمنهای خیریه از محل درآمد های مخصوص و اعانه های

معتابیهی، کتابهای خیلی زیاد همه قسم چاپ نموده با کامیونتها بدهستانها برده رایگان در دسترس اهالی هر دهکده بی می- گذارند طوریکه بهر کسی که کتابی را میخواهد میدهند و باز پس از چندی کتابهای تازه چاپ دیگری را برای آنها میبرند و بدین طریق پیوسته بر معلومات مردم میافزایند چنانکه سابقاً هم در ایران چنین رسمی کم و بیش معمول بوده و با کتابخانه‌هایی که در هر یک از مدارس قدیمه تشکیل داده بودند طلاب برایگان از آن کتابهای وقفی استفاده میکردند و برای نمونه مدرسه سپهسالار و مدرسه مروی در تهران و مدرسه صدر در اصفهان از جمله آنها میباشد که هنوز هم باقیست ولی همانقدری که مطالعه کتاب را در خارجه سهل و آسان نموده‌اند و میروند در خانه مردم را میزنند و بآنها کتاب مجانی میدهند متأسفانه امروز در این دیار با وجود شدت احتیاج استفاده از کتاب را محدود و مشکل ساخته و در افواه شایع است : آنکه کتاب بدهد یکدست و کسی که پس بدهد دو دست او را باید برید ! اختلاف اوضاع امروزه کشور باستانی ایران با کشور نو زاد آمریکا مصداق این فرموده سعید است که گوید : میان ماه من با ماه گردون تفاوت از زمین تا آسمان است یا بفرموده حافظ :

صلاح کار کجا و من خراب کجا
سماع وعظ کجا نغمه رباب کجا

چه نسبت است برندی صلاح و تقوی را
بین تفاوت ره از کجاست تا بکجا
ز روی دوست دل دشمنان چه در یابد

چراغ مرده کجا شمع آفتاب کجا
در برنامه هفت ساله که بتازگی از تصویب مجلس شورای

ملی گذشت و امیدوار است که بخواست خدا هر چه زودتر بنحو دلخواه عملی گردد و باین نکبت و فلاکت عمومی پایان بخشد خوشبختانه در ضمن سایر اصلاحات اساسی توجهی هم بفرهنگ گردیده ولیکن معلوم نیست که در باره اصلاحات فرهنگی آیا برای رهایی ما مردم از این محرومیت و مضیقه کتاب هم اندیشه یی نیکو کرده اند یا نه ؟ و احياناً اگر فراموش نموده اند آیا حاضر خواهند بود باین قسمت نیز توجه نموده و سرلوحه سایر اصلاحات فرهنگی قرار دهند ! چه همچنانکه برای آبیاری و رفع مضیقه یی آبی و بهدر رفتن آب در ایران از راه سد بندی و قنات سازی در صدد اقداماتی هستند سزاوار چنانست که در باره تهیه کتاب و رفع کمیابی آن نیز اقدامات بسزائی معمول دارند زیرا همانقسمی که آب یا این ماده المواد بمصدق من الماء کل شیء حی، کشور کم آبی مانند ایران را از لحاظ مادی آباد مینماید همینطور هم کتاب و لی کتاب های سودمند از لحاظ معنوی مردم را از بند نادانی و ندانم کاری آزاد خواهد نمود چه این دو منبع فیض و سعادت لازم و ملزوم یکدیگرند گرچه یکی مادیات و دیگری معنویات جامعه را بر میآورد ولی در عین حال بود و نبود یا چگونگی هر کدام در دیگری مؤثر میباشد و از جمله علل کمیابی کتاب یابی بهره ماندن جامعه از مطالعه آن یکی فقر و پریشانی و دیگری بیسوادی مردم است چه بیسوادی مولود فقر و فاقه و تنگدستی نیز مانع ترقی سطح معلومات و اطلاعات افراد بوده و با اینحال چگونه ممکن است که مردمی در یکچنین اوضاع و احوال بتوانند بخوبی یکفعالیّت عمومی آغاز نموده و در مقام حد اکثر استفاده از تولید و انتاج

و همکاری و بهره برداریهای خود برآیند ؟
 از اینرو عدم توجه بیکی از دو عامل مزبور که آب
 و کتاب باشد پیشرفت دیگری را کند و حکم اثر مینماید
 و شاید توجه بآمر فرهنگ هم در برنامه هفت ساله از همین
 لحاظ بوده و در اینصورت حتماً لازم است که بمسئله تشویق
 نویسندگان و تهیه انواع کتاب های سودمند و سهل الوصول
 کردن آن برای مردم طبق يك برنامه صحیح و منظمی اقدام
 نمایند . تامین چنین منظوری هم بیشتر از طریق ترجمه
 بهترین آثار علمی و ادبی دیگران انجام خواهد گرفت و چه
 بسیار کسانی هستند که کتابهای زیادی نیز تالیف و ترجمه
 نموده اند ولی بواسطه نداشتن سرمایه و گرانی کاغذ و هزینه
 چاپ و مصوبت و سایل انتشار آن از یکطرف، عدم رغبت مردم و بفروش
 نرسیدن کتاب و احتمال ضرر از طرف دیگر، اراده و قدرت طبع و
 انتشار آثار خود را ندارند و باز بهمین مناسبت خیلی کتابها هست که
 نویسندگان در گذشته اند و نزد ورثه آنانست و یا بسیاری
 از نسخه های خطی کتابهای گرانبهای که اتفاقاً بعضی نسخه
 منحصر بفرد میباشد از ایرات خارج شده و میشود یا هزارها
 رساله های علمی و ادبی بفارسی و زبانهای دیگر از طرف
 ایرانیان در داخله و خارجه برای گذرانیدن دوره دکترا و
 لیسانس خود نوشته اند اما بعلت چاپ نشدن آنها در دسترس
 مردم قرار نگرفته و یا اگر احياناً معدودی بطیم رسیده در
 کشوری بزبان بیگانه یا اگر در داخله بوده آنقدر کم چاپ
 شده که کسی ندیده و نخوانده است . همچنین از دانشمندان
 قدیم ایران چه بسیار نسخه های خطی یا چاپ شده کتابهای
 نفیس و آثاری گرانبها در کتابخانه های آستانه رضوی ؛
 مجلس شورای ملی ، مدرسه سپهسالار ، کتابخانه ملک و

مدارس قدیمه، موزه های کشورهای بیگانه یا نزد این و آن یافت که میبایستی بزور طبع در آید یا حیثاً اگر برخی در سابق چاپ شده تجدید چاپ شده و در معرض استفاده عام و خاص قرار گیرد .

جای تردید نیست که کم و بیش کتابهایی در ایران طبع و نشر میگردد ولیکن این کتابها کمأ و کیفأ نسبت باآثار دیگران آنقدر ناچیز بنظر میرسد که گوئی در حکم هیچ است . همین نکته کمی ویدی تولید را از هر حیث در ایران روشن مینماید و ضمناً دلیل آشکاری از عدم توجه و غفلت امروزه ما در ندانستن تأثیر و نقش کتاب در پیشرفت فرهنگ و بالاخره بالا بردن سطح معلومات و اطلاعات جامعه میباشد .

این کتابها نوعاً بیشتر مذهبی یعنی احادیث و اخبار است . در درجه دوم دواوین شعراء نامی ، داستانهای عشقی و تاریخی و پلیسی وغالباً چاپ مجدد میباشد . گاهی نیز يك كتابهای ادبی و اجتماعی و اقتصادی منتشر میشود ولی کمتر از همه انتشار كتابهای علمی و فنی و صنعتی است که بندرت اتفاق میافتد . علت آنهم معلوم است زیرا تألیف و ترجمه اینگونه کتابها محتاج صرف وقت زیاد و تحمل رنج بسیار میباشد که کار هر کس نبوده و برای مؤلف یا مترجم آن در نوشتن یا طبع و انتشار آن تشویق و امید و نفعی متصور نیست . بعلاوه طول کشیدن چاپ ، صرف سرمایة بسیار ، گران تمام شدن و بی مصرف ماندن يك همچو کتابهایی برای همه کس امکات پذیر نبوده و مردم هم نه عادت و حوصله مطالعه اینگونه کتابها را دارند و نه قدرت خرید آنها . در صورتیکه ایران امروز بیش از همه باین قبیل کتابهای علمی و فنی و صنعتی نیازمند است زیرا هنوز هیچيك از رسته ها و صاحبان حرفه برای کار

و شغل و هنر و حرفه و پیشه خود که از هزار قسم بیش است يك كتاب سودمندی ندارند که بادسترسی و بررسی و بکار بستن آن بتوانند بهتر و بیشتر افاده و استفاده بنمایند . تازه بعد از همه این مراتب کتابهایی که چاپ و مصرف میشود بدون عیب و علت نبوده نه تنها غالباً بدی املاء و انشاء و اختلاف سبکها و نپیختگی آنها زبان فارسی را تباه میسازد بلکه احياناً اذمان را مشوب ، افکار عمومی را فاسد و مردم را گمراه مینماید . بامطالعه این کتابها میتوان دریافت که غالب نویسندگان آنها منطق نمیدانند و بر موز فن نویسنده گی آشنائی ندارند . عشق و علاقه و ذوق و استعداد و ایمان و حسن نیت و معلومات کافی و تبحر و احاطه کاملی که باید هر نویسنده دانا و بینائی دارا باشد در بعضیها موجود نیست و البته نویسنده بی اهلیت و صلاحیت ندارد نمیتواند بخوبی از عهده نویسنده گی که يك کار را قلمند و بسیار دشواری است بر آید و این شهر سعدی شامل حال اوست که :
ذات نایافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش

یا جسارت نشده باشد بفرموده حافظ :

ای مکس عرصه سیمرخ نه جولانگه توست

عرض خود میبیری و زحمت ما میداری
برای کسب اطلاعات بیشتری در این خصوص توجه خوانندگان گرامی مخصوصاً نویسندگان جدید را به مطالعه دقیق این کتاب جلب مینماید زیرا آقای مهرین رموز فن نویسنده گی و مقام و مسئولیت يك نویسنده را در این اثر جدید خود تحت غور و بررسی قرار داده و نام آنرا هم بهمین مناسبت « الفبای نویسنده گی » گذاشته است . این کتاب گرچه ظاهراً كوچك است یعنی حجم و قطر زیادی ندارد ولی باطناً بزرگ و معنائش و پر مغز میباشد زیرا نویسنده محترم آن با بلاغت و فصاحتی که در نوشته خود بکار بسته نخواسته است که باطاله کلام بر خاسته و با

حاشیه رفتن و بحث و زوائد برداختن مانند برخی کتابها این کتاب خود را بزرگ و قطور نموده باشد بلکه خواسته است اثرش قلیل اللفظ و کثیر المعنی بوده جان کلام را بیان نماید از این رو خود را و می نویسد که : جوهر فکر را نوشتم و از یادداشت های بیشماری که فراهم آورده بودم آنچه دلنشین تر عمیق تر و سودمند تر بوده جدا نموده و بصورت چنین کتابی در آوردم. بالاخره آنچه را که خواننده خود میداند یا میتواند دریابد نوشته ام. در باب فضیلت قلم و علم و دانش شاید نویسنده گان گذشته و جدید ایران زیاد چیز نوشته باشند ولی درباره رموز نویسندگی و مقام و وظیفه نویسنده کمتر کتاب مستقل تالیف نموده اند بلکه بطور کلی بسته و گریخته تحریراتی دارند. از معاصرین جناب آقای حسین سمیعی (ادیب السلطنه) کتاب مفصلی بنام «آئین نگارش» و آقای کاظم رجوی نیز کتابی بنام «روش نگارش» در سال ۱۳۱۵ تألیف و طبع نموده و این جانب هم در کتاب «راهنمای فرهنگ و اصلاح تعلیمات عمومی» خود که اخیراً طبع رسیده شرحی نیز در اینخصوص نگاشته است و لیکن کتاب الفبای نویسنده گی آقای مهرین در نوع خود کم نظیر است و تازه گی دارد. آقای مهرین کتابهای دیگری نیز دارند که چند فقره آن بچاپ رسیده و امید میرود از این جوان محبوب بالاستعداد و زحمتمکش که اوقات خود را بیشتر بمطالعه مصروف میدارد آثار زیبایی دیگری بر غزائن ادبیات فارسی افزوده گردد کتابهای «راهنمای تند رستی» و «سرچشمه خوشبختی» و جلد اول کتاب «راز کامیابی مردان بزرگ» از آثار چاپ شده آقای مهرین است. اما آناریکه از ایشان هنوز بطبع نرسیده عبارت میباشد از : «ایران» و «چگونه باید زیست ؟» و «گاندی فیلسوف» و «برگهای زرد» و جلد دوم «راز

کامیابی مردان بزرگ که امیدواریم هرچه زودتر موجبات طبع و نشر آنها فراهم گردد .

بعلاوه از آقای مهرین مقالات و ترجمه های سودمندی درجرائد منجمله در مجله « گلهای رنگارنگ » بمروور زمان انتشار یافته است .

آقای مهرین سالهائی در هندوستان و عراق عرب بسر برده زبان های انگلیسی و عربی را میداندا کنون و در دارلترجمه شرکت نفت ران و انگلیس در آبادان مشغول کار است پدر محترمش آقای عباس مهرین (شوشتری) فعلا در شهر لاهور استاد دانشگاه پنجاب میباشد و مدت های مرد دانشمند او و ستیرانند هدست در استان ادبیات فارسی و تاریخ ایران را تدریس مینماید . تألیفات زیادی دارد که بیشتر آنها چاپ نشده است . از جمله تألیفات مهم او یکی تاریخ مفصل پیدایش نژاد ایرانی تا عصر بهلموی میباشد که تا پایان دوره ساسانیان و ظهور اسلام نوشته شده ولی تا دوره اشکانیان را منتشر ساخته ، این کتاب معروف به « ایران نامه » است ، جلد اول آن در هندوستان و دو جلد دیگرش بوسیله وزارت فرهنگ ایران در تهران گویا چاپخانه مجلس طبع و نشر یافته است . دیگر کتاب زندگانی پیغمبر اسلام میباشد که در پنج جلد تألیف نموده و یک جلد آن توسط کلاله خاور در تهران منتشر گردیده . همچنین تألیف مهم دیگری بنام کتاب « لغات اوستا » دارا میباشد که هنوز بچاپ نرسیده و باز کتابی دارد بنام « خلاصه تعلیمات اسلامی » که در ۷۰۰ صفحه بزبان انگلیسی نوشته و در هندوستان هم انتشار یافته است .

مدیر کانون فرزندان و مجله گلهای رنگارنگ

علی اکبر سلیمی

تصحیح لازم

بادقت زیادی که برای بی غلط چاپ شدن این کتاب معمول گردید باز اغلاطی پیدا نموده است. از خوانندگان گرامی تقاضا دارد پیش از مطالعه کتاب بشرح زیر تصحیح فرمایند :

صفحه ۱۱ سطر ۱۳ « در آن باداش خوبی کار انجام شده داده نمیشود »

غلط و « باداش به نسبت خوبی کار انجام شده داده

نمیشود » صحیح است .

صفحه ۱۲ سطر ۱۹ جمله « ولی نویسندگان بزرگ فرهنگ و تاریخ

نویسندگان عادی از کتابها کتابی بوجود میآورند »

را حذف کنید .

صفحه ۱۵ سطر ۱۳ « خصوصاً » غلط و « فوساً » صحیح است.

صفحه ۱۷ سطر ۲ « شهوت » غلط و « شهرت » » »

صفحه ۲۱ سطر ۱۱ « محسور » غلط و « مسحور » » »

صفحه ۲۴ سطر ۱۹ جمله « مربوط بطرزی است که لغاتیکه استعم

میکنند » غلط و جمله « مربوط بطرزی است

لغات را بکار میبرد تا میزان لغاتی که استعمال میکند

صحیح است .

صفحه ۳۷ سطر ۲ جمله « حال آنکه نوعی پیامبری است » غلط و

« حال آنکه نویسندگی نوعی پیامبری است

صحیح است .

صفحه ۴۰ سطر ۱۰ « دادستان » غلط و « داستان » صحیح است .

صفحه ۴۰ سطر ۲۱ « اسباب » غلط و « اسباب » » »

صفحه ۵۶ سطر ۴ « فرشت » غلط و « فرصت » » »

نویسنده‌گی

یکی از مشخصات قرن بیستم فزونی مطبوعات آنست . امروز نوشتن مانند حرف زدن امری عادی شده . با وجود این نسبت به قرن نوزدهم آثاریکه واقعاً بشود آنها را شاهکار نامید رو بکاهش نهاده . علت چیست ؟ بهقیده نیکارنده علتش اینست که نویسندگان قرن بیستم بسرعت مینویسند، کم فکر و مطالعه میکنند و زیاد بمطلب شاخ و برگ میدهند . بوفون میگوید : خوب نوشتن یعنی خوب فکر کردن ، خوب حس کردن ، خوب بیان کردن و این سه کار نیاز بفکر و روح و ذوق خوب دارد « بوفون فراموش کرده است که خوب نوشتن حوصله و وقت هم لازم دارد ولی امروزه مردم بقدری گرفتارند که حوصله اینکه قسمت اعظم اوقات خود را بمطالعه و تفکر عمیق بگذرانند ندارند . نتیجه این روش همین اوضاعی است که ملاحظه میکنید . قدماء در نوشتن واقعاً زحمت میکشیدند فردوسی سی سال زحمت کشید تا شاهنامه را نوشت . لیتره پس از سی سال فرهنگ خود را پایان رسانید . گوته از ۲۵ سالگی شروع بنوشتن فاوست نمود و آنرا در ۸۳ سالگی پایان رسانید . شوپنهاور پنج سال تمام شب و روز زحمت کشید تا کتاب «جهان از نظر تصور و اراده» را نوشت ، موقعی که مونتهسکیو یکی از آثار خود را بدوستی بعاریت میداد اظهار داشت : تو در یک شب این کتاب را مطالعه میکنی در صورتیکه من موی خود را سفید کردم تا آنرا برشته تحریر

آوردم، ولی امروزه چون قسمت اعظم نویسندگان سرعت مینویسند کتاب پر مغز هم کمتر یافت میشود. قارچهای يك شبه میرویند و زود میمیرند ولی درختان بلوط با تائی رشد نموده و قرنهای زنده میمانند. نوشته های بیمغز عمرشان بس کوتاه است فقط شاهکارهاست که دارای عمر درازند.

بنا بر این نوشتن يك اثر خوب کار آسانی نیست. سالها خون جگر باید خورد و فکر و مطالعه کرد تا از نوك قلم گوهر شهبوار ریزد بقول صائب:

دامن فکر بلند آسان نميآید بدست

سرو میبچد بخود تا مصرعی موزون کند
تولستوی میگوید: نوشتن مانند زائیدن است. چنین وقتی کامل میشود یا بعرضه وجود میگذارد؟ نهال فکر هم تا کامل نگردد ثمری نمیدهد و همانطور که چنین با تلاش و تقلا یا بعرضه هستی میگذارد پیدایش فکر هم توأم با رنج و درد است. « اینکه میگویند افکار بر نویسندگان بزرگ الهام میشود و بدون آنکه زحمتی بکشند خود بخود افکار الهام شده را مینویسند درست نیست. راست است که نیچه در عرض پانزده روز « چنین گفت زرتشت » را نوشت و ولتر در عرض سه روز « کاندید » را برشته تحریر درآورد و همچنین بسیاری از نویسندگان در مدتی بس کوتاه آثاری شیوا برشته تحریر درآوردند ولی باید اینرا هم در نظر گرفت که این نویسندگان مدتها قبل از نوشتن در موضوعیکه میخواسته اند چیزی بنویسند فکر نموده اند و این وقت کوتاه فقط صرف نوشتن شده نه صرف فکر کردن. کانت کتاب « نقادی عقا مطلق » را در عرض سه ماه نوشت ولی مدت ۱۲ سال د

باره مطالب آن فکر و مطالعه کرد. میوه وقتیکه خوب میرسد خود بخود میآفتند. همینطور هم وقتیکه افکار پخته شد خود بخود لباس لفظ در بر میکنند. بنا بر این الهام چیزی جز تفکر دائم در باره يك موضوع نیست بهمین جهت است که گفته میگویند: فقط وقتی يك نویسنده میتواند اثر مهمی وجود آورد که کاملاً منزوی شود» همیشه يك اثر مهم مولود تنهایی است. زیرا فقط در تنهایی است که رشته افکار بریده نمیشود.

با اینکه يك نویسنده واقعی فوق العاده تحمل رنج و مشقت بینماید با وجود این غالباً پاداشی دریافت نمیکند و نویسندگان آثار سطحی و عامیانه از لحاظ مادی برخوردار میگردند. «فراود» بهمین معنی اشاره کرده میگوید: ادبیات یگانه شغلی است که در آن پاداش خوبی کار انجام شده داده نمیشود» آن نویسندگان سفله که توانگری را مایه فرهی میدانند و با توانگران دیگر سر همسری دارند بنوشتن مقالات میبچ و بیمغز که عامه بسیار طالب آنست میپردازند و بدینوسیله تیشه بر ریشه هستی جامعه میزنند زیرا مردم مانند بیمار غالباً چیزی را میخواهند که برای مزاجشان مضر است درباره اینگونه نویسندگان است که ضرب المثل عربی میگوید «الکاتب ما یرحم القاری» یعنی نویسنده بر خواننده رحم نمیکند» وظیفه دولت است که چنین اشخاصی را از نویسندگی باز دارد. چه بقول عارف:

قلم گزینی رحمت مردم است قلم نیست نیش کج کژدم است
يك نویسنده شرافتمند کسی است که اندرز شیطر را
بکار میبرد: با مردم زمانه بسر بر ولی مانند آنان مباش.

برای معاصرین خود مطالبی بنویس که به آن محتاجند به مطالبی که میپسندند »



ولتر مینویسد: « کتابها از کتابها بوجود میآیند » این حرف درستی است نویسنده‌گان پس از مطالعه کتابهای زیاد مقاله و کتاب مینویسند چه فکر وقتی زاینده میشود که با فکر دیگر اصطکاک حاصل کند ولی نوع مطالعه فرق میکند گروهی فقط بگردآوری مطالب میپردازند و در پیرامون آنچه خوانده اند نمایندیشند قسمت اعظم نویسندگان بدین طریق مینویسند ، عده معدودی هم مطالعه میکنند و هم فکر نویسندگان گروه دوم هستند که آثار بزرگ بدید میآورند . نو به از این نوع نویسندگان هستند که « ستاره میکشند آفتاب میسازند » یعنی کتابهای دانشمندان را مطالعه میکنند و از این مطالعات افکار بدیع خود را بدید میآورند .

ولی ارزش این مطالعات برای نابه فقط از نظر فراهم آوردن بعض اطلاعات برای اثبات عقائد خود میباشد چه بقول شوینهاور کتاب نوابغ خود جهات است و جهان هم بقول گوته یگانه کتابیست که تمام کلماتش با معنی است . آری نوابغ خود جهان را مطالعه میکنند ولی نویسندگان بزرگ فرهنگ و تاریخ نویسندگان عادی از کتابها کتابی بوجود میآورند نهایت اینکه نویسندگان بزرگ فرهنگ و تاریخ پس از مطالعه کتابهای بسیار و تفکر عمیق مینویسند ولی نویسندگان عادی فقط بنقل مطالب از کتابها اکتفا میکنند . دکتر جانسن میگوید : باید نصف کتابخانه را زیر و رو کرد تا بتوان کتابی تالیف نمود و تا کری میگوید : لرد مکاولی برای نوشتن يك جمله

۲۰ کتاب مطالعه میکند و برای نوشتن يك سطر توصیفی صدمیل مسافرت میکند. دکتر جانسن و مکاولی زیاد مطالعه میکردند چون جانسن نویسنده فرهنگ بود و مکاولی مورخ. انشتاین و شوپنهاور و هابز مطالعه زیاد را مضر دانسته اند چون هر سه فیلسوف بودند و میکوتیدند با نیروی فکر بجهان بینی نائل گردند.

هابز قدری مطالعه زیاد را مضر میدانند که میگویند: اگر من بازدازه دیگران کتاب میخواندم مانند آنان نادان میماندم.

بطور کلی کلیه نویسندگان باید این حقیقت را در نظر داشته باشند که فکر خود را بتجزیه و تحلیل مشاهدات بکار برند و مطالعات آنها باید فعال باشد نه انفعالی. عده ای مانند سعدی، سروانسی، و بکتور هوگو و لامارتین از تجارب زندگی خود استفاده کردند ولی عده ای برای یافتن اسرار جهان بطبیعت روی آوردند. در باره اینگونه نویسندگان است که هوراس میگوید: نویسندگان بیشه ها را دوست دارند و از شهر گریزانند.

میگویند هنرنگامیکه مسافری از نوکر واردز ورت شاعر انگلیسی درخواست کرد که اطاق کار او را نشان بدهد نوکراو را به کتابخانه واردز ورت برده گفت: این کتابخانه اوست و اما محل کارش چمن و دشت و دمن است «در باره امرسن میگویند که همیشه با دفترچه یادداشت در چمن و باغ میگشت و افکاری که ضمن گردش باو دست میداد در آن یادداشت میکرد و سپس این یادداشتها را بصورت مقاله مینوشت: بعقیده امرسن از نکات اساسی اخلاقی که باید يك ادیب رعایت کند اینست که

آنچه مینویسد صرفاً از آت خودش یعنی احساسات و افکار خالص و تجارب شخصی خود نویسنده بوده باشد. نویسنده خوب شخصیت خود را در آثارش منعکس میکند و از طوطی بودن و مانند میمون تقلید کردن احتراز میجوید.



با در نظر گرفتن حقایق بالا در مییابیم که نوشتن کار آسانی نیست. لا بروریر در این باره میبالغه نموده میگوید: برای نویسنده بودن تنها نبوغ کافی نیست! بنا بر این نویسندگان کوچکی که با آب و رنگ مقالات رنگارنگ مینویسند و رطب و یابس را بهم میافند و مقالات پوچ خود میافند نویسنده نیستند. نویسنده کسی است که علاوه بر این که بر موز زبان آشناست و اطلاعات وسیع داراست صاحب ذوق و حال هم هست. وقتی که سمدی بقلم معجز رقم خود گلستان را نوشت سالها در راه مطالعه رنج کشید و سختی ها دید با علم قلیل و فکر غلیل دلیل هیچ راهی جز راه نادانی نتوان شد. تجربه، بختگی، حوصله ذوق و قریحه لازم است تا کسی بتواند در راه نویسندگی گام نهد و اثری جاوید از خود باقی گذارد.



نویسنده شرافتمند کیست ؟

بنیاد هر تمدن قطره هائی است که از نوك قلم چكیده است و روح این قطره ها فكر است . فكر از هر نیروی قویتر و از هر چیزی بزرگتر و شكفت انگیز تر است خصوصاً كه گاهی این بارقه آسمانی بصورت دیوی در آمده تخم فساد را در دل های مردمان معصوم میپرا كند . نویسنده ایكه اسیر مال و بنده قال است بزرگترین دل را در افشاندن تخم فساد بازی میكند . متاسفانه ارزش آثار اغلب نویسندگان معاصر چه شرقی و چه غربی از نظر معنوی و اخلاقی صفر است از اینروست كه با تمام پیشرفتی كه بشر در قرن بیستم در عالم صنعت نموده در عالم اخلاق و معنویات همچنان عقب مانده است ! نویسنده شرافتمند كسی است كه مانند طبیب دوائی برای درد های جامعه و دل های شكسته فراهم میكند و سینه های خسته را مرهم مینهد و گرهی از كار های فرو بسته را میكشاید یا لااقل راه را از چاه نشان میدهد . نویسنده شرافتمند قلم را هرگز با غرض و فحش آ كنده نمیسازد و برای ارضای شهوات خود قلم را بجولان در نمیآورد .

در آثار بعض نویسندگان امروز در میان هزاران مطالب دلكش زهر قاتل نهفته است . اغلب نویسندگان يك سره از وجدان بی بهره اند در بازار علم امروز بیش از هر زمان دیگر باطل را مشتری بسیار است و حق را خریدار انگشت شمار . زیرا مردم چیز هائی را دوست میدارند كه

آنان را بهیچان میآورد نه چیزهایی که به آنان حکمت و راه تفکر بمآموزد. از اینروست که داستان (مخصوصاً داستانهای عشقی و پلیسی) مورد استقبال قرار میگیرد.

اغلب مقالات نویسندگان امروز از رشک و ریمنی مایه گرفته و در فساد پرورده شده است. نویسندگان شرافتمند با این روش نکوهیده همواره ستیزه مینمایند. مردم طالب مطالبی هستند که هوی و هوس را میپروانند و شهوات را تحریک میکنند ولی نویسنده شریف باین پستی و بدگوهری تن در نمیدهد و برای سود خویش جماعتی را بدبخت نمینماید.

باید کسانی که قلم را وسیله لهو و لعب قرار داده اند و آثار خود را کانون بهتان و افترا و فحاشی و مخصوصاً اجرای غرض شخصی نموده اند قطع نمود. نابود باد آن قلمی که برای تبهکاری بجنبش در میآید! همین قلمهاست که روح هزاران نفر معصوم را مسموم کرده است. علت اینکه حال اغلب با سوادان بدتر از بیسوادان است همین است که درحالی که بیسوادان فقط و فقط از اصول دینی پیروی میکنند و خط مشی آنان ثابت است، با سوادان بر اثر مطالعه کتابهای چند نویسنده فاسد بهمه اصول پشت پا زده هوی و هوس را رهبری خود قرار داده از ارتکاب هیچگونه جنایتی سبک ندارند. این نوشته های فساد انگیزی که جوانان را گروه گروه در ملامی و مناهی میافکنند و آنانرا بزندگی او باشان و ولگردان دعوت مینماید باید سوزانند و قلم نویسنده اش را شکست.

فرومایگان با نوشتن آثار پست مال و جاه بدست میآورند و مردم هم بکسانی که بسرعت بمقامات بالا میرسند با نظر اعجاب نگاه میکنند غافل از آنکه هیچ چیز سر بهتر

از گرد و خاک بی‌الا صعود نمی‌کند ! ولی برعکس نویسندگان بزرگ که نه برای تحصیل مال می‌نویسند و نه تحصیل شهرت و جاه نخست نه شهرت بدست می‌آورند و نه ثروت ولی بعد از مرگشان جاودانه زنده اند در حالیکه نویسندگان فرومایه با مرگشان آثار خود را بگور می‌بیرند. تاریخ نشان می‌دهد اغلب نویسندگان بزرگ روزی فراخ نداشتند و در تنگنای فقر می‌زیستند. اگر بنا بود اینان برای بدست آوردن پول مقاله و کتاب بنویسند هرگز دنیا قدمی بجلو نمی‌رفت فدای کاری و بی‌اعتنائی اینان به مال دنیا بود که تمدن را ایجاد کرد تا بیرون‌فروزی که مطبوعات در مردم می‌نماید بقدری نسبت که خود ناپلئون با تمام اقتدارش میگفت که وی از سه روزنامه بیش از یک صد هزار سرنیزه می‌ترسد وای بر آن ملتی که نویسندگانش گمراه و فاسدند !

هر چه بگنند نمکش می‌زنند وای بروزی که بگنند نمک !
 «مانطور که گفته‌اند سخن مانند شراب است که هم از او خاما خیزد و هم درمان» نویسنده شرافتمند باید سخنش شفا بخش باشد نه قاتل. نویسنده شرافتمند گفته «فیثاغورث» را بکار نمی‌برد که گفته است : یا خاموش بنشین یا چیزی بگو که بهتر از خاموشی است «آری نویسنده شرافتمند با پیش گرفتن این روش میتواند مانند «سروالتراسکات» فخر کند که هرگز قلم خود را آلوده نساخته است توضیح آنکه سروالتراسکات در بالین مرگش اظهار داشت : من در عمر خود بیش از همه کتاب نوشته‌ام و اکنون مایه تسلی من اینست که هرگز نکوشیده‌ام در نوشته‌هایم چیزی بنویسم که تزلزلی در ایمان کسی وارد آورد و او را به بی‌دینی کشاند و سپس می‌گرام که چیزی ننوشته‌ام که اکنون که بر بستر مرگ افتاده‌ام آرزو کنم که نابود شود»

شیوه سخن

شیوه سخن در نویسندگی اهمیت بسزائی دارد. هر چه شیوه سخن شیوا تر باشد توجه خواننده را بیشتر جلب میکنند از اینرو نوشته ای که دارای مطالب عالی باشد در صورتیکه با طرز دلپسندی نوشته نشده باشد چندان مورد توجه قرار نمیگیرد. نوشته باید روشن و جاندار بوده ذوق و حال داشته باشد تا خوانندگان را تکان دهد. قافیه پردازی و نکته سازی و آوردن ترکیب های شیرین و جملات بلند بالا و استعمال جملات معترضه و استعارات فقط وقتی بجاست که آنها را نویسنده هنرمندی بکار برده باشد. جملات موزون و مسجع سعدی غیر از عبارت پردازی های منشیانه است نازک کاری و باریک اندیشی حاقظ ربطی با ترکیبات غریب و کلمات نا مانوسی که بعضی ادباء بکار برده اند ندارد.

نوشته های بی مغز و مبتذل بعضی از ادباء و شعرائی معاصر هیچ قابل مقایسه با اشعار دلکش شعرائی امثال سعدی نیست. آنانکه میخواهند سمنده خامه را بهشوه گری در آورند باید علاوه بر اطلاع از قواعد زبان دازای ذوق و حال و قریحه و استعداد باشند. در بوستان علم و گلستان ادب هر مرغی نغمه ای و هر گلی رنگ و بویی دارد.

برای اینکه نویسنده مبتدی در کار خود پیشرفت نماید باید نخست سبکهای مختلف را مورد مطالعه قرار دهد و جوهر آنها را در نهانخانه ضمیر نگاهدارد چه سخنان پخته ای که اغلب

در جمله های کوتاه بیان میشود نمودار گوینده ایست که عبارات فراوان از میان سخنانیکه خواننده برگزیده و آن را در ضمیر خود پرورانده است. همه میدانیم که هیچ نوشته ای شاهکار شناخته نمیشود مگر اینکه مشحون از اندیشه های باریک و تعبیرات لطیف باشد. بهترین ادیب و نویسنده کسی است که فکرش آزاد تر و ذوقش لطیف تر و طرز بیانش رسا تر است. علاوه ادیب باید بتواند احساسات و ادراکات خود را به بهترین وجهی در جملات کوتاه تشریح و توصیف کند. ایجاز روح بلاغت است و همانطور که گفته اند «جودة الكلام فی الاختصار» یعنی نیکی سخن در کوتاهی آنست.

مولوی از این نظر بزرگ است که رشته معانی را با فکری دقیق و حسی رقیق بهم بسته است و آثار او از لحاظ رسائی مقصود و لطافت معنی و پیچیدگی فکر مقام شامخی دارد. مولوی بدقائق و غوامض زبان آشنا بود از این رو بغوی توانست معانی بلند را در جملاتی بس کوتاه بیان کند مثلاً این بیت را ملاحظه کنید چقدر کوتاه و پر معنی است:

چونکه بیرنگی اسیر رنگ شد موسی باموسنی در جنك شد
و آن در و بروج غرر که گلستان و بوستان سعدی باشد
از این لحاظ کمتر از مشنوی معنوی نبوده هر یک در فصاحت کافیت و در معنی دریائی. حافظ هم غرر عربی را با در و غرری آمیخته و اشعار بسیع گفته که مانند میناتور ایرانی اسرار آمیز و ظریف و زیباییست این سه شاعر در سخنوری و سخنپردازی بایکگاهی بلند و مقامی ارجمند دارند.

آب سزد که سبکهای آنان را دقیقاً مطالعه نموده نکته پردازیهای آنان را اقتباس کنیم. از غرائب امور این است

که این سه شاعر بزرگ در دوره ای زنده گانی میکردند که فساد باوج خود رسیده بود. موتننی میگوید :

« فصاحت و فنی دردم بارج کمال رسید که اوضاع آن سامان بنهایت درجه خراب بود » چنانکه می بینیم در ایران هم فصاحت در زمانی باوج کمال رسید که شیرازه این مملکت از هم گسیخته و ظلمت بر آن سایه گسترده بود.

شیوا ترین گفتارها اشعار شعراء است. چرا ؟ برای این که شعرا هستند که در حد کمال با بجاز مینویسند و هزاران مطلب دلکش را در جملات پرورده و موزون بیان میکنند بهمین جهت بشر بلیغ گلستان هرگز کهنه نمیشود و این گلستان آراسته با جواهر کلام و پیراسته از حشو و زوائد بوده تا دنیا دنیا است باقی خواهد ماند. همیشه سخنان فرزندانگان تیزهوش کوتاه و پر معنی است و همه نویسندگان بزرگ بلفظ اندک معنی بسیار ادا میکنند و گاهی بجای معانی وسیع و بلند است که بزحمت در الفاظ میکنند و درست حال ریختن بحر در کوزه را پیدا میکنند. از اینرو مولوی ناچار شد لفظ را فدای معنی کند.

کولتون میگوید : فصاحت زبان طبیعت است و نمیتوان آنرا در مدرسه آموخت » گرچه این سخن تا اندازه بی درست است با وجود این منکر نمیتوان شد که همانطور که چاقو با نیز کردن تیز تر میشود فصاحت هم با مطالعه آثار بزرگان صیقلی میشود. بنا بر این کسی که میخواهد فصیح بنویسد باید نه تنها از ادبیات ملی اطلاعات کافی داشته باشد بلکه باید ادبیات ملل مختلف را هم مطالعه کرده با سبکهای گوناگون آشنا باشد. چه هر قدر بیشتر بسبکهای مختلف آشنا باشیم بهتر و بیشتر میتوانیم تعبیرات بکر و تشبیهات بی سابقه را در

نوشته‌های خود جای دهیم و بدینوسیله سبکی کاملاً نو که از سبک‌های مختلف متولد شده پدید آوریم.

دیسرائیلی میگوید: فصاحت فرزند دانش است دعاغی که پر است مانند يك رودخانه صاف و شفاف است. «مقصود دیسرائیلی اینست که وقتی که کسی کاملاً در علمی احاطه پیدا کرد میتواند به آسانی در باره آن علم مقاله و کتاب بنویسد چه وقتی که حقیقتی بر ما کاملاً روشن گردید خود بخود بجلوه گری میپردازد.

داوید اوم میگوید: وقتی فصاحت باوج خود رسید دیگر جایی برای عقل و تفکر نمیگذارد بلکه خود را کاملاً در اختیار تخیلات و احساسات گذاشته خوانندگان را محسوس ساخته و ادراك و فهم آنان را مقهور میگرداند»

باینکه رعایت نظم و ترتیب در نوشتن بسیار بجاست ولی نباید زیاد خود را در قید گذاشت زیرا چنانکه گفته اند: «با هر کمال اندکی آشفتگی خوششت» مناظر طبیعی بسیار دلکشتر از مناظر مصنوعی است چون در آت آشفتگی دلپسندی حکم فرماست و در این یکی جز خطوط مستقیم هندسی چیزی دیده نمیشود. آثار شعراء اغلب آشفته است زیرا سخنان آنان امواج مرموز و مجهول دریائی است که فقط در سینه آنها متلاطم است. همانطور که لطف يك آهنگ در زیر وبم و آشفتگی موزون آنست خوبی يك نوشته هم در تنوع و آشفتگی مطالب آن میباشد ولی باید در نظر داشت نوشتن بدینگونه کار هر کس نیست و مهارت زیاد لازم دارد. و گرنه نوشته ای که فقط درهم و برهم و آشفته باشد چیزی جز يك مشت لغت نیست. اینجا بجا میدانم حکایتی که «گرائتس» نقل میکنند

ذکر کنم :

«روزی شخصی نزد افلاطون رفت و در ضمن گفتگواز او پرسید : فرق بین لغت و زبان چیست ؟ فیلسوف بی اینکه پاسخی به او بدهد با انگشت به پلاکی که بر دیوار آویخته بود تصویر و صفات یکی از ایزدان بر آن نقش بود اشاره کرد سپس از جا برخاسته بسوی گلدان بزرگی که از شن های رنگارنگ پر بود رفت و مشتی از آنها برداشته از انگشتانش رها ساخت . درحالیکه شنها از انگشتانش فرو میریخت چنان بنظر میرسید که آبشاری برنك قوس و قزح روان است.»

«فیلسوف لب بسخن گشود و گفت : اینها لغات است یا مصالح سپس به پلاکی که دارای نقش و نگار و ریزه کاریهایی بود اشاره کرده گفت : این زبان است و اشاره بشن ها نموده گفت : اینها فقط عناصر لازمی هستند که برای تکمیل تصویری مانند آن که بر پلاک نقش شده بکار برده میشود و این سنگریزه ها همان ولی را در پیدایش این تصویر بازی میکنند که لغات در پیدایش خطا . و قتیکه جدا گانه در نظر گرفته شود چندان جالب توجه نیست . ولی و قتیکه چشم رنگها و شکلهای آنها را میبیند و این مشاهدات بصورت فکر ثبت گردد نقشی که سنگریزه ها بازی میکنند تکمیل میگردد این عمل بشخص مجال نمیدهد بیش از تلؤ لؤ رنگا- رنگ آن لذت برد ولی و قتیکه همین شن ها بوسیله هنرمند ماهری آمیخته شد ممکن است شاهکاری بدیع پدید آید و هرگاه بدست يك مرد عادی ساخته و پرداخته شود تصویر درهم و برهمی از آن بوجود میآید .»

«هزار نکته باریکتر زمو اینجاست.»

تذییر و توجیه

نویسندگان معماری و نقاشی است یعنی همانطور که در معماری و نقاشی نخست طراحی می‌افکنند و سپس شروع بکار میکنند در نویسندگی هم باید نخست طراحی افکند و سپس شروع بکار کرد. هنر و ذوق نویسنده در طراحی اینست که آشکار میشود و زیبایی نوشته را بطه کامل با طرز طراحی دارد فایده بزرگ طراحی اینست که نویسنده قادر خواهد بود که با نظم و ترتیب بنویسد و نظم و ترتیب هم کمک زیادی بسهولت بیان میکند.

تناسب معانی و تسلسل مطالب میوه طراحی است. همان طور که خوب بریدن مهمتر از خوب دوختن است همچنان طراحی هم مهمتر از بهم پیوستن مطالب است. بهمین جهت است که فلاسفه و مورخین و اغلب نویسندگان دیگر مغرب زمین اهمیت فوق العاده ای بطراحی میدهند و همین امر سبب گردیده است که کتب ایشان بسهولت مطالعه و فهمیده میشود.

عدم طراحی هم نویسنده را بزحمت می‌اندازد و هم خواننده را چه در این صورت علاوه بر اینکه مطالب درهم و برهم نوشته خواهد شد دیرتر و دشوارتر نوشته میشود. اتخاذ همین روش سبب میگردد نویسنده در کار خود حیران مانده نداند مطلب را از کجا آغاز و چگونه بیایات رساند. در نتیجه در انتخاب و طبقه بندی مطلب بیندوقی خود را نشان داده آنچه باید در آغاز باشد در میان و آنچه باید در میان

باشد در پایان مینویسد . ولی نویسنده ای که طرح کتاب و یا مقاله خود را ریخته است میداند از کجا مطلب را شروع و چگونه آنرا پایان رساند . در نتیجه مطالب نوشته اش مانند چشمه ای که خود بخود بجوشد از بی هم می آیند و نویسنده با انشاء روان و ساده مقصود را بیان میکند و حتی ممکنست از نهایت شوق و حرارتی که در این موقع به او دست میدهد نویسنده ملهم شود و دمدم این الهام قویتر و نافذ تر گشته اثراتش در نوشته بماند . افکار چنین نویسنده ای زاینده گشته او را بر خواهد انگیزد که مانند يك صنعتگر ماهر تصویری جاندار از افکار خود ترسیم کند . موضوع در تصرف چنین نویسنده خواهد بود نه نویسنده در تصرف موضوع . چنین نویسنده ای قادر خواهد بود که در انتخاب تعبیرات بکر و جاندار و الفاظ مناسب و زیبا استادی خود را نشان دهد و الفاظ را تابع معنی نماید نه معانی را محکوم الفاظ .

پس از طراحی باید مطالب را بترتیب الهم فالاهم بنویسیم باید در استعمال کلمات صرفه جوئی کنیم و بایجاز بکوشیم چه بقول دانشمندی : کلمات مانند اشعه هر چه فشرده تر شوند بیشتر نافذ میگرددند . مهارت يك نویسنده بیشتر مربوط بطرز است که لغاتیکه استعمال میکند . کلمات باید بهم پیوسته بوده مطالب بر محور يك موضوع بچرخد بطوری که گفته شاعر در این مورد مصداق پیدا کند :

اگر چه چند نوا خیزد از این چنك

چو نيكو بنگری باشد يك آهنگ

لطایف و نازك کاریها باید طوری بكار رود که عبارات بی پیرایه هم زیبا تر از آنچه هستند جلوه گر شوند . ولی

باید مواظب بود الفاظ زائد و مطنطن بکار نبریم چه بقول شوپنهاور همانطور که در معماری تزئینات زائد و بیجا ساختمان را زشت و بد ترکیب میکند همچنان بکار بردن الفاظ زائد نوشته را ضایع میگرداند.

نوشته باید قلیل اللفظ و کثیر المعنی باشد همانطور که گفته اند: «خیر الکلام ماقل ودل» برای پربار کردن نوشته باید از خداوندان فضل و ادب استشهادی چند بیاوریم: ایضاح، ایجاز، مراعات نظم و ترتیب در بیان مطالب انشاء را ساده و روان میگرداند و سادگی خود امتیازی است بس بزرگ چه همانطور که لانگفلر گفته است: در اخلاق و سلوک و رفتار و سبک نگارش و همچنین کلیه مظاهر زندگی عالیتربین امتیاز همانا سادگی است « ولی اغلب نویسندگان این اصل را رعایت نمیکنند و بجای اینکه افکار بلند را در جملات ساده و روان بنویسند افکار عادی و مبتذل را در جملات مبهم و لغات مطنطن بیان میکنند. مهمترین نکته در انتخاب کلمات اینست که بتوانیم از میان هزاران تعبیریکه برای بیان مطلبی هست آن تعبیر را پیدا کنیم که کاملاً برای بیان مقصود مناسب میباشد چه « هر سخن جانی و هر نکته مقامی دارد »

ساده و روان نوشتن مولود تهرین و ممارست است و امری تصادفی نیست « کار نیکو کردن از پر کردن است » باید آقدر نوشت که خود بخود جملات صحیح و ادبی دنبال هم قرار گیرند. با تند نوشتن نمیتوان خوب نوشت ولی میتوان با خوب نوشتن به تند نوشتن هم عادت کرد. احاطه بر الفاظ و حسن تعبیر و منطق قوی کمک به پیدایش انشاء

عالی میکند . باید نوشته طوری باشد که گویی نویسنده از نوشتن ناگزیر بوده است . مهمترین قسمت نویسنده گی گرد آوردن مطالب و بهم آمیختن آنهاست و این امر به آسانی انجام نمیکرد مگر اینکه نویسنده کاملاً بر موضوع احاطه پیدا کرده باشد . بهمین نکته هوراس اشاره میکنند در جائیکه میگوید : « ارباب قلم باید قبل از نوشتن موضوعی که در خور استعداد و محیط اطلاعات آنانست انتخاب نمایند و سپس در پیرامون آن مطالعه کافی نموده قلم بدست گیرند و شروع بکار نمایند . » امروز فکر کن و فردا بنویس اینست رمز پیشرفت در فن نویسنده گی که پیچیده ترین فنون است .

- ۳ -

حالا این سؤال پیش میآید : چگونه باید فکر کرد و چه چیز فکر را بفعالیّت بر میانگیزاند ؟ صناعت فکر بقدری مهم است که میتوان گفت نود درصد اسرار فن نویسنده گی در طرز فکر کردن نهفته است . برای دریافتن طرز فکر کردن باید آثار پیشوایان فکر را مطالعه کرد و در فن نویسنده گی و سبک های گوناگون و زبان های خودی و بیگانه موشکافی نمود .

مطالعه فکر را بفعالیّت بر میانگیزاند ولی هستند کسانی که بقول اورین درموگو سراسر عمرشان را به مطالعه میگذرانند ولی هنگام مرگ همه چیز را آموخته اند جز راه فکر کردن را . خانمانسوز بلانی که ریشه ذوق و هنر را میسوزاند مطالعه بدون تفکر است و برای پیدایش فکر هم علاوه بر نبوغ آسایش خیال و فراغت لازم است کسیکه مدام در تلاش معاش است و فرصت سر خاراندن را هم ندارد

هر قدر هم هوشیار باشد نمیتواند افکار خود را بیروrand .
همه اندیشه ها دردنیای درون (یعنی شعور باطن) رشد میکند
و برای رشد آنها آسایش خیال لازمست پس بیجهت نیست
که فلاسفه و انبیاء و شعراء قسمت اعظم عمر را در انزوا
گذرانده اند و به امور دنیا چندان علاقه نشان نداده اند .

ولی قسمت اعظم مردم قادر بر تفکر نیستند از اینرو
است که می بینیم بعضی با اینکه زیاده مطالعه میکنند و قتیکه
مقاله یا کتابی مینویسند مطلب مهمی در آن نمیکنجانند
گفته شاعر در مورد ایشان صدق میکند : صد گل بیاد رفت و
کلایی ندید کس « دانه در زمینی خوب میروید که حاصلخیز
باشد همینطور مطالعه دماغ کسانی را بارور و زاینده میگرداند
که نبوغ دارند و بقول رو کس : دو نوع نویسندگان دارای
نبوغ هستند ، یک دسته کسانی هستند که میاندیشند و دسته دیگر
کسانی هستند که دیگران را بتفکر وامیدارند .

- ۴ -

فلویر که از نویسندگان بزرگ فرانسه است میگوید :
هرچه در فن نویسندگی بیشتر پیش میروم در نوشتن ساده
ترین نکات بشکلات بیشتری بر میخورم و بیش از پیش در
میانم « چقدر آن حقایقی که تصور میکردیم پر مغز است
کم عمق و سطحی است ، اینست که گفته يك نویسنده بزرگ
درباره فن نویسندگی واقعاً همینطور است بهمین جهت نمیتوان
دستور صریح و قطعی برای این فن تدوین نمود نهایت اینکه
میتوان گفت مهمترین عاملیکه در خوب نوشتن مؤثر است
زبان میباشد کسی که بر زبان مسلط است میتواند مشکلات

دیگر فن نویسنده‌گی را هم برطرف سازد. چه علم و زبان یکدم از یکدیگر جدا نبوده‌اند. زبان بهترین وسیله بیان علم و محفوظ نگاهداشتن آن از فنا بوده است. تخم علم در سرزمین زبان کاشته شده و نمو پیدا کرده است ولی باید در نظر داشت که زبان واسطه علم است نه خود علم حقیقی بی بردن بماهیت اشیاء است نه دانستن لغات، حالا که صحبت از زبان شد خوبست سخنی چند راجع به زبان فارسی بگوئیم. زبان فارسی مانند تمدن ایران تا کنون دچار تحولات بزرگی شده است ولی لطف و شیرینی خود را از دست نداده لغات عربی آب و رنگ مخصوصی بزبان فارسی داد و آنرا از بعضی لحاظ غنی تر نمود. عربی نمک زبان فارسی است و چون نمک است نباید در استعمال آن زیاده روی شود چه در اینصورت فارسی بس شور و بد مزه خواهد شد ولی نباید هم با فشاری زیاد برای از بین بردن لغات عربی و تازه نمودن فارسی سره داشت بلکه باید برعکس لغات علمی زبانهای ده دنیا را بفرهنگ زبان فارسی بیفزائیم اصرار در ساختن لغات فارسی برای لغات علمی جدید دیوانگی است. این لغات خود در زبانهای زنده وجود نداشته و از لغات زبانهای لاتین و یونانی ساخته شده است. بنا بر این این لغات جزو زبان نیست که بیم آن داشته باشیم که از لطف زبان فارسی بکاهد و یا بهای آنرا کم گردانند بلکه باید گفت بر عکس زبان ما با افزودن اینگونه لغات غنی می‌گردد همانطور که زبان انگلیسی و فرانسه از راه یافتن لغات بیگانه در آنها غنی گشت. انگلیسی در حقیقت موزائیک چند زبان بیگانه است. چرا فارسی

چنین نشود ؟

چند نکته دیگر هم هست که باید موقع بهم پیوستن مطالب همواره در نظر گرفت شیوه اشتغال تسوایک در نوشتن اینستکه یادداشتهای بیشماری را فراهم میآورد و سپس از میان این یادداشتهای آنهایی را که دلنشین تر و عمیقتر و سودمندتر است جدا نموده بصورت کتاب یا مقاله در میآورد . پیداست در اثر اتخاذ این روش دواثلث یادداشتهای اواز بین میروند . اینجانب هم در نوشتن این کتاب همین روش را پیش گرفتم و تصور میکنم مطابق دستور شوپنهاور رفتار کرده‌ام یعنی جوهر فکر را نوشته‌ام و آنچه را که خواننده خود میداند یا میتواند در باید نوشته‌ام تصور میکنم این بهترین شیوه‌های فن نوشتن است . بجاست چند گفته دیگر شوپنهاور را که در باره سبک گفته نقل کنم :

« ... الفاظ زیبایی خود را از اندیشه‌ها کسب میکنند ولی در مورد نویسندگانی که وانمود میکنند میاندیشند بر عکس اندیشه‌ها زیبایی خود را از الفاظ میگیرند . سبک سایه فکر است و سبک بد و مبهم حکایت میکند از آشفته و مغشوش بودن افکار و بیشموری نویسنده ... »

همو گوید : بعضی چنان مینویسند که گوئی برای این مینویسند که تنها خودشان از نوشته‌هایشان استفاده کنند . ایشان بی اینکه بفکر خواننده باشند چنین مینویسند که گوئی با خود حرف میزنند در صورتیکه نوشته‌شان باید صورت و بالوک «مناظره» را داشته باشد نه منالوک «گفتگوی باخود» آری باید چنان نوشت که گوئی با خواننده گفتگو میکنند و بسئالات او در روشن ترین جملات پاسخ میدهند .

بهترین تعریفی که از علامت يك نوشته خوب شده است همان است که حسن بن سهل گفته است توضیح آن که وقتیکه مامون از او پرسید بلاغت در کلام چیست ؟ وزیر گفت : ما فہمۃ العامہ و رضیۃ الخاصہ .

در پایان مجدداً تذکر میدہیم کہ نوشته باید ظلمت زدای باشد نہ ظلمت فزای ورنہ ہر قدر ہم خوب نوشته شدہ باشد بہا خواهد بود .



انشاء ساده

نویسندگی مصالح و ابزار لازم دارد. مصالح آن عبارت است از لغات و مضمون و ابزار آن ذوق و معانی و بیان. ولی مهمتر از همه هنر تلفیق عبارت است یعنی نویسنده هنرمند آن است که مقصود خود را در عبارات سلیس و روان طوری بیان کند که خواننده با آسانی بکینه مطلب پی ببرد. برای نیل به این منظور باید ساده نوشت ولی ساده نوشتن خود فنی است پس مشکل که باید یاد گرفت، سعدی که با عبارات موزون خود عالمی را مفتون آثار خود ساخته معانی بلیغ را چون در سفته و جملات مشکل و متکلف بکار نبرده و مفصل را بطرز دلپذیر مجمل گفته فقط پس از سالها رنج و مطالعه توانسته است با قلم معجز رقم خود قطعات دلکش بنویسد. انشاء ساده سعدی در حقیقت مرکب است و همانطور که آفاتول فرانس گفته است انشای ساده مانند نور سفیدی است که از هفت رنگ ترکیب یافته ولی در ظاهر معلوم نیست. این همان کیفیت است که به «سهل و ممتنع» تعبیر شده است و سهل و ممتنع صفت بارز سعدی است.

پس بر این انشاء ساده ادبی در حقیقت ساده نیست بقول دکتر شفق «در شعر و نقاشی و هنرهای دیگر سادگی افراطی بکلی بی جاذبه و بیمعنی است. شعر مظهر احساسات، ذوق بدیع و قوه تخیل است و ممکن نیست ساده و عامیانه باشد. ملت های عامی و بیابان گرد و کوهستانی فکری چند و سخنی

چند و بیمایه گویند و ادبیات ندارند چون دارای فکر باریک و روح دقیق نیستند. فرق بهترین و منظم ترین سخن ساده و مرتب از سخن ادبی و شعری همانا فرق عکاسی است از نقاشی. در عکاسی عین رسم چیزها دیده میشود ولی در نقاشی بدستکاری رنگهای لطیف گوناگون نقاش ماهر جلوه ای هم بتأثرات خود میدهد و طرز تلقی خود را بواسطه رنگ آمیزی لطیفی اظهار میدارد. ارزش نقاشیهای معروف مانند آثار رفائیل یا رامبراند از همین لحاظ است که استاد در ضمن تصویر یک موضوع قوه تخیل و ذوق و قریحه خود را هم بکار برده. در شعر هم که از مهمترین هنرهای ظریفه است همین آئین جاریست با در نظر گرفتن حقایق فوق در مییابیم که انشاء ساده ادبی غیر از انشاء ساده علمی است. فعلا بیش از این در باره انشاء ساده ادبی سخن نگفته با انشاء ساده علمی میپردازیم منقح در کتاب «علم ادب» در باره انشاء ساده مینویسد:

«طریقه علمی برای وضوح انشاء بنحوست که ذیلا درج میشود»:

۱ - باینکه نویسنده قبل از تحریر موضوع مطلب را کاملاً فهمیده و کلیه جهات آنرا در نظر گرفته بیان مطلب کند بنحویکه آنچه را قصد نموده در خاطروی روشن بوده و در کمال خوبی بدانند که چه میخواهد بشکارد زیرا که در صورت عدم رفع ابهام خیال نگارنده آنرا عیناً ترجمه نموده و ظلمت نظریات خود را بمعرض افکار قارئین خواهد گذاشت و بالنتیجه سامعین را جز باستماع خیالات مبهمه خود دعوت نموده است.

۲ - باید خیالات بر پایه یک نظم و ترتیب منطقی

طبیعی بنمایش آید بنحویکه هر يك از دیگری تولید گشته معلول پس از علت و نتیجه بعد از مقدمه ذکر شود .

۳ - از استعمال جمل طولیه و از کثرت عوامل در جمل واحده و از بیان جمل معترضه باید احتراز نمود و بقسمه می مطلب را ذکر کرد که خواننده حقیقت را از مسد نظر دور نیندازد زیرا که با این حال خاطر پریش و خسته گشته و در آخر جمل آنچه را که در بدو آن قرائت نموده است فراموش خواهد نمود .

۴ - نگارنده باید از کثرت اضطرار اسطرادات و ادخال قصه در قصه دیگر چنانچه در بعضی از حکایات کلیله و دمنه مشهود است و همچنین از عبارت مبهمه و تقدیم و تاخیر کلام تجسسی و تشکیلات فاسد و معیوب جعل دوری جوید و بالاخره لازم است از استعمال کلمات دقیقه و لطیفه غیر طبیعی و تصنعی خود داری کند زیرا که اگر گاهی کشیدن پرده بر روی خیال بیشتر در مدایح و تعزیت ها بکار آمده و مؤثر باشد یقین است مقصود ابهام مطلب نخواهد بود و آنکس که پیوشیدن مطلب دل خوش دارد بهترین وسیله سکوت است .

۵ - لازمست از استعمال کلمات مخالف با اصل و آنچه برخلاف وضوح بوده و دلالت بر مقصود ننماید دوری جست . باید انشاء طوری باشد که خواننده نه تنها مطلب را به آسانی بفهمد بلکه از آن لذت ببرد در همین جاست که ذوق و قریحه نویسنده آشکار میشود . طرز ترسیم فکر، ترکیب صنایع ادبی ، مضمون سازی و تلفیق عبارات را همانا ذوق و قریحه نویسنده تعیین میکنند .

برای اینکه بتوانیم انشاء ساده و روشن بنویسیم باید

هدف روشنی در نظر گیریم و باید بتوانیم مطالب را پشت سرهم طوری ذکر کنیم که بالاخره خواننده یا نویسنده به هدف برسد یعنی کاملاً بقصود نویسنده پی ببرد.

متأسفانه اغلب آثار معاصره ارزشی از لحاظ معنی دارد نه از لحاظ لفظ؛ نه تناسبی در ترکیبات لفظی آنست و نه هم آهنگی در رنگ آمیزی مطالبش، نه جملاتش استحکام دارد و نه معنی آن غز و شیواست بلکه مانند کلافه نخ از هم باز شده و درهم و برهم است.

علت درهم و برهم بودن مطالب اینست که نویسندگان معاصر قادر بساختن جملات کامل نیستند چه بقول سیسرون « همانطور که سنگ‌هاییکه خوب تراشیده شده اند بدون سیمان متصل میگردند، چنان جملاتی هم که کامل باشد خود بخود بهم پیوسته مقاله را بوجود میآورد. »

برای آنکه نویسنده بخوبی از عهده نوشتن برآید باید قدرت بسط کلام را داشته باشد یعنی باید بتواند تصورات و تخیلات خود را طوری بیان کند که عین آن در ذهن خواننده مجسم شود. بسط کلام مخصوصاً در توصیف و تشریح و توضیح وقایع تاریخی اهمیت بسزائی دارد چه فقط در اینصورت می توان وقایع تاریخی را مجسم کرد در نتیجه خواننده احساس خواهد نمود که نه تنها این وقایع را به چشم میبیند بلکه در خود آن وقایع سر میبرد!

بهین جهت است که قطعات ادبی وقتی مؤثر است که نویسنده اش در موقع نوشتن آن شدیداً تحت تأثیر احساساتی که بیان میکند قرار گرفته باشد چه فقط در یک چنین موقع نویسنده میتواند روح احساسات خود را در نوشته اش ظاهر سازد.

عده ای از نویسندگان نمیتوانند مقاصد خود را بوضوح بیان کنند چون الفاظ و کلماتیکه مقاصدشان را بیان کند در ذهن خود مهیا ندارند و اگر دارند نمیدانند درست ~~ص~~ کجا و چگونه آنرا بکار برند. يك علت دیگر که در مبهم کردن نوشته اثر دارد تغییر ناگهانی انشاء است یعنی از اسلوبی به اسلوب دیگر پرداختن است چه این امر سبب انحراف توجه خواننده از معنی به لفظ میشود و در نتیجه آنطور که باید و شاید مقصود را در نمییابد.

الفاظ نفز و زیبا و افکار لطیف روح افزا در شعر که بین کیفیات لطیف درونی است بی بهترین وجه جلوه میکند. آری فقط طوطی شکر شکن شیرین گفتار میتواند افکار و احساسات خود را بطرز دلپذیر بیان کند چه فقط شاعر است که مانند چشمه خود بخود میجوشد. بهمین نکته «گوته» اشاره میکند و قتیکه میگوید: در شعرا و هنرمندان بایستی يك نیروی درونی وجود داشته باشد تا بتواند در ذاکره و خیال بدون قصد و اراده صور را بمنصه ظهر برساند «همچنین «لامارتین» میگوید: من فکر نمیکنم بلکه افکار من از من پراکنده میشود»

در پایان این مقاله باید متذکر شوم که نویسندگی علم نیست و فن است برای اینکه در نویسندگی بتوانیم رتبه برجسته بدست آوریم باید فن نویسندگی را کسب کنیم و باین آرزو نصیریم مگر اینکه سبکهای مختلف شرقی و غربی را دقیقاً مورد مطالعه قرار داده اطلاعات فراوان از کتب مختلف بدست آورده و طرز مطالعه و فکر کردن و نوشتن را بیاموزیم.

مقاله نویسی

میگویند بتدریج رادیو جای کتاب را خواهد گرفت. من تصور نمیکنم، زیرا گفتاری که در رادیو ایراد میشود مجدداً تکرار نمیکرد تا شخص بتواند فرصت تفکر و مطالعه مجدد داشته باشد. بعلاوه برای جلوگیری از مرگ فکر باید آنرا در جایی محفوظ نگاهداشت. در قدیم افکار سینه بسینه نقل میکردید و بدینطریق از فنای آن جلوگیری میشد ولی این طریق قابل اعتماد نیست چه در جریان این عمل افکار قدم بقدم تحریف میشود. ولی امروز افکار در کتابها ضبط میگردد بنا بر این کتاب از بین نخواهد رفت ولی نوع کتابها تغییر خواهد کرد. به عقیده اینجانب در آینده مقاله نویسی بیش از پیش رواج خواهد یافت چه بوسیله مقاله بهتر و آسان تر میتوان افکار خود را ابلاغ نمود و به همین وسیله هم میتوان افکار را از مرگ نجات داد.

مقاله نویسی از قرن هفدهم رواج یافت و امروز چنانچه نگاهی بمطبوعات بیهکنید میبینید قسمت اعظم آنچه چاپ و انتشار مییابد مقاله است. این خود نشان میدهد که قرن بیستم عصر مقاله نویسی است. با اینکه امروزه مقاله نویسی ایقدر رواج یافته کمتر مقالات نغز و پر مغز دیده میشود. علتش این است که اغلب نویسندگان معاصر بمنظور سیاه کردن اوراق و بدست آوردن پول مقاله و کتاب مینویسند و مانند نی بادی که تا دمیده نشود و انبساطش از باد مملو نمیکرد آوازی

از آن بیرون نمیآید تا اینان هم پولی از راه نویسندگی بدست
 نیامد چیزی نمینویسند حال آنکه نوعی پیامبری است و نویسنده
 باید هیچ پاداش درازاء زحماتیکه میکشد نخواهد زیرا بقول
 روسو: در صورتیکه منظور نویسنده از نوشتن ارتزاق از
 راه قلم باشد بسیار دشوار است که افکار عالی بیورراند.»
 گروهی هم که منظورشان کسب شهرت است چون خود
 مایه ندارند نوشته‌های دیگران را سرقت و یا کاخ خیال دیگران
 را غارت میکنند. سرقت‌هایی مانند این تنگین ترین سرقت‌هاست
 صحیح است که اغلب نویسندگان از کتابهای دیگران مطالبی
 را اقتباس میکنند ولی این سرقت نیست. عمل یک چنین نویسنده
 مانند عمل زنبور عسل است که موادی را از گلها جمع نموده
 آنها را بشهد مبدل میکند. ولی کسی که عیناً آنچه را که دیگران
 نوشته‌اند در نوشته خود منعکس میکند و نامی از نویسندگان
 نمیببرد مانند سرقتی است که مورچه از انبار غله میکند. بنا
 بر این کسی که میخواهد نویسنده شود باید صلاحیت و شایستگی
 این کار را داشته باشد. نظامی عروضی مقاله ای در باره
 شرایط دبیری دارد. از جمله میگوید: «... دبیر باید که
 کریم الاصل، شریف العرض دقیق النظر، عمیق الفکر،
 ثابت الرای باشد، از ادب و ثمرات قسم اکبر و حفظ او فراموش
 او رسیده باشد و از قیاسات منطقی بعید و بیگانه نباشد و
 مراتب ابناء زمانه شناسد و مقادیر اهل روزگار داند و بحضام
 دنیوی و مزخرفات آن مشغول نباشد و بتخصیص و تقبیح اصحاب
 اغراض و ارباب اغماض التفات نکند ...»

آقای محمد حجازی هم خیلی خوب وظیفه نویسنده را
 بیان میکند حجازی با اصل «صنعت برای صنعت» مخالف

بوده عقیده دارد هر نوشته باید جنبه اخلاقی داشته باشد و نویسنده باید « جز نیکی ننویسد و جز نیکی ننویسد و جز نیکی ننویسد » ولی متأسفانه امروز در ایران نوك قلمها بفحش آکنده و دلپای اغلب نویسندگان با سموم آلوده گشته است . کمتر نویسنده ایست که موقع نوشتن مصلحت همگانی را در نظر بگیرد و نوشته خود را بر بنیاد راستی بنا میکند . نوشته باید خفته دلان را بیدار کند نه اینکه مردم بیدار را بغواب برد . شاید این نویسندگان مغرض خودخواه غافلند از اینکه مردم را بسختن زشت بیشتر میتوان صدمه زد تا بکارهای زشت . نویسنده شرافتمند همیشه چیزی مینویسد که ممدوح عقلاء است نه جهلاء نویسنده شرافتمند هرگز بمنظور بدست آوردن پول مقاله و کتاب مینویسد .

هربرت اسپنسر چنین بود . این مرد بزرگوار در شرح احوال خود مینویسد : حقیقت این است که در سراسر عمرم منظور من از نوشتن کتاب ابلاغ بعضی عقائد بوده است و بس در این ۱۶ سال که صرف انتشار آثار نموده‌ام نه تنها سودی نبرده‌ام بلکه زیان هم کرده‌ام .

بنا بر این آن بیخردان سفله ای که برای بدست آوردن پول دروغهایی راست مانند مینویسند و ردائل را لباس فضائل میپوشانند شایستگی بدست گرفتن قلم را ندارند . چه شر راهبر آنان است : هر روز و هر ماه بلکه هر ساعت و هر لحظه يك راه تاریکتر و سهمناك تر کشانده میشوند . ولو هزاران خطب دلکش هم در نوشته‌های خود بگنجانند باز برای این کار شایسته نیستند . سخن گوهری است گرانبها که وقتی که با اغراض آلوده گشت کم بها تر از لجن میگردد . هائل هر گ

این گوهر گرانبها را آلوده نمیکرداند ناصر خسرو که هرگز از علم خود سوء استفاده نکرد و کسیرا مدح ننمود گوید :

من آنم که در بای خوگان نریزم

مریث قیمتی در لفظ دری را

حالا سخنی چند در باره طرز مقاله نوشتن مینویسیم :
اولا بقول بوالو قبل از نوشتن باید طرز فکر کردن را یاد گرفت برای نیل باین منظور باید دماغ را از افکار درهم برهمیکه مانند علفهای هرزه روئیده رشد افکار خوب را متوقف نمیکرداند پاک نمود . سپس باید افکار خود را غورا یادداشت کرد چه فکر فرار است .

هائز بر عصای خود قلم و دواتی تعبیه نموده بود تا هر گاه ضمن گردش افکاری بکر در خاطرش خطوط کرد فوراً آنها را یادداشت نماید . امرسن ، استیونین ، هوگو و تقریباً کلیه نویسندگان بزرگ بهمین شیوه مطالب نوشته های خود را فراهم میکردند . ما هم باید همین شیوه را اتخاذ کنیم و اگر بخواهیم در نوشته خود جان بدمیم باید در خیابانها کلوپها و اجتماعات بزرگ بمطالعه روحیات مردم پردازیم و فوراً آنچه مشاهده میکنیم یادداشت نمائیم . چارلز دیکنز ، و ویکتور هوگو که در تشریح عواطف و طبیعت انسانی داد استادی داده اند بهمین طریق کار میکردند . در این صورت در نوشته کیفیتی خواهد بود و همانطور که شاعر گفته است : « گر سخن کیفیتی دارد سرایت میکند . »

اینکه گفته اند نویسندگی ساحری است حرفی است صحیح . نویسنده باید آن قدرت را داشته باشد که در عین اینکه مطالب تفریحی برای خوانندگان نقل میکند وقایع ، حکایات

و سخنان عبرت افزا و حکمت آموز نیز بگنجاند . برای اینکه دریابید چه قدر آوردن حکایت توجه خوانندگان را بخود جلب میکند حکایت خطیبی را نقل میکنم که در دور فیلیپ مقدونیانی میزیست . میگویند خطیب بیچاره هر قدر کوشید با نطق فصیح و بلیغ خود نابکارهای فیلیپ را برای شنوندگان تشریح کند و آنان را بهیچان آورد سخنش در کسی در نگرفت تا اینکه خطیب حکایتی نقل کرد بدینگونه که روزی ارباب انواع فلاح با مار و پرستو مسافرت میکرد . وقتی که برودخانه ای رسیدند مار شما کنان از آب عبور کرد و پرستو از بالای رودخانه پرواز نمود و قتی که دادستان باینجا رسید خطیب مکث نمود شنوندگان گوشها را تیز کرده پرسیدند : ارباب انواع چه کرد ؟ خطیب گفت : ارباب انواع از رفتار شما که بترهات گوش میدید ولی توجهی به معنی نمیکنید عصبانی شد چرا نمیپرسید فیلیپ چه کرد ؟

از نکات دیگر که باید در مد نظر گرفته شود اینست که نباید بی تمهید مقدمه مقاله یا کتابی را شروع کرد و قبل از نوشتن باید خود را برای نوشتن کاملاً آماده نمود . هر نوشته از لحاظ سه چیز قابل توجه است و آن عبارتست از شخصیت نویسنده و ماهیت و کیفیت نوشته ، کمیت چندان اهمیت ندارد تاریخ هردو بهمین جهت کسل کننده نیست چون هردو هرگز باطناب و اسباب نپرداخته و بکیفیت بیشتر از کمیت توجه داشته است . نویسنده باید پیوسته این اندرز شاعر را در نظر داشته باشد :

جهد کن تا بیش از آن باشی که آنی در نظر
در لباس لفظ اندک معنی بسیار باش

و اما اینکه چه نوشته‌هایی مطلوب است گفته آقاي
نصرت‌الله تقوی را از «هنجار گفتار» نقل میکنیم :
«... هیچ عاقلی را روا نیست که تخطی کند در تألیف
از یکی از هفت قسم :

اول چیزی اختراع و ابتکار کند که مسبوق باو نشده باشد
دوم عمل یا کتابی ناقص که او را تتمیم و تکمله کند
سوم مشکلی سر بسته و در بسته که بشرح فتح اقبال و رفع
اشکال آن کند .

چهارم کتابی یا عملی مفصل و طویل الذیل که بحدف
زوائد و جمع فوائد آنرا مختصر کرده بی‌اخلال بجزئی و بی
نقیصه بقالب تصنیف در آورد .

پنجم امور متفرقه را که بسلسله جامعه فراهم
آورد و در رشته جمع و تألیف کشد .

ششم مسائل مختلط در هم شده که غیر مرتب و نا منظمند
بر وجهی خاص و ترتیبی مخصوص در سلك ترتیب و تنقید آورد
هفتم کتابی یا مسئله ای که در او مؤلف یا مخترع
خطائی کرد بره خطای او تنبیه کند و فساد او را اصلاح
نماید»

ترجمه

هیچ چیز در ترقی و پیشرفت يك ملت باندازه ترجمه مؤثر نیست . اعراب که در بغداد و اندلس تمدن اسلامی را ایجاد کردند بر اثر ترجمه کتب یونانی و هندی و فارسی برای این امر فائق گردیدند . اروپاییها هم بر اثر ترجمه کتب شرقی شروع به پیشرفت نمودند . ما هم اگر بخواهیم پیشرفت کنیم باید شاهکارهای مغرب زمین را بدقت ترجمه کنیم و این کار بسیار دشوار است که از عهده هر کس نمی آید . سالها تحصیل و مطالعه و ذوق و قریحه لازمست تا کسی بتواند بهترین وجهی از عهده ترجمه اینگونه کتابها برآید . اینک نکته ای چند را جمیع باین فن در اینجا مینگاریم باشد که خوانندگان را بکار آید .

پیدا است نخستین چیزی که برای ترجمه لازمست اطلاع کامل از رموز هر دو زبان است به علاوه مترجم باید مطالعاتی در باره موضوعی که مورد ترجمه قرار داده است کرده باشد مثلاً کسی نمیتواند بدون اطلاع از مسائل حقوقی کتابی مربوط باین موضوع آنطور که باید و شاید ترجمه کند . چه هر علمی را سیاقی و اصطلاحاتی است . تا بسیاقت بیان آن آشنا نباشیم نمیتوانیم از عهده ترجمه اش برآئیم و لو کاملاً بر هر دو زبان مسلط باشیم .

کتاب لغت مستشاری بیش نیست بنا بر این نمیتوان بآن زیاد اعتماد و تکیه کرد . مخصوصاً برای ترجمه آثار

گذشتگان ، فرهنگ چندان ارزش و اعتبار ندارد . چه زبان هم مانند هر چیز دیگر مرحله تحول و تطور را می پیماید و فرهنگ فقط مارا بمعنی لغاتیکه در روزگار معاصر بکار برده میشود می آگاهاند . اگر ما بخواهیم مثلاً آثار شکسپیر را ترجمه کنیم باید حتماً بادیات دوره او آشنا بوده و مطالعات عمیقی در باره زبان انگلیسی آن دوره نموده باشیم . برای اینکه لغات مناسبی برای تشبیهات و اصطلاحات و تعبیرات شکسپیر پیدا کنیم باید کاملاً بر زبان خود مسلط باشیم و ابتکار فوق العاده هم در ترجمه اش بنمائیم . معنی لغاتیکه ما از فرهنگ پیدا میکنیم بمنزله چراغی است که ما را در ظلمت راهنمایی میکند ولی چشم باطنی یعنی فهم و ذوق و دانش لازم است تا از نور این چراغ استفاده کنیم .

در همه زبانها لغاتیکه نظیرش را در سایر زبانها نمیتوان یافت و مترجم ناگزیر است که برای پرکردن جای اینگونه لغات هنر و ذوق خود را بکار برد و مانند کلید ساز از مجموعه لغاتیکه در چنته خود دارد استفاده کند تا کلیدی که این قفل را باز میکند پیدا شود . همین قسمت سخت ترین مرحله ترجمه است .

دشواری ترجمه بهمین جا ختم نمیکردد چه اساساً ترجمه رونوشتی بیش نیست و هر قدر هم مترجم در شبیه سازی مهارت داشته باشد نمیتواند عین تصویر را بدید آورد . بنا بر این هیچ ترجمه ای کاملاً با اصل مطابقت نمیکند و بهمین جهت گفته اند ترجمه فرزند نیست که شبیه پدر و مادر خود نیست . گاهی ترجمه نه تنها شبیه باصل نیست بلکه مانند تصویری است که در آینه مقرر و یا محذب بدید آمده باشد . ظرافت

و اسلوب حتی گاهی معانی در ترجمه کم میشود .
 مترجم مانند نقاش است و تنها اختلافیکه بین ترجمه‌ها
 هست همان اختلافی است که بین تابلوی يك نقاش زبردست و يك
 نقاش نوآموز وجود دارد یعنی ترجمه مترجم درجه يك بسیار
 شبیه باصل است و اگر مترجمش صاحب ذوق و ابتکار باشد
 زیبایی مخصوص هم در ترجمه اش خواهیم دید که در اصل
 نیست . بنا براین مترجم خوب کسی است که روح مطلب را با
 بیانی شیوا ترجمه کند و بساید مانند شبیه ساز بریزه کاریها
 چندان اهمیت ندهد بلکه پیوسته در صدد باشد نوشته‌ای را که
 ترجمه میکند مطابق اصل باشد .

باز هم مانند نقاش مترجم باید نخست دریابد تصویری
 را که میخواهد رو نوشتش را پدید آورد بچه روش ترسیم
 شده . یعنی مترجم باید همیشه در نظر بگیرد طرز تعبیرات و
 سبك نویسندگی نویسنده ای که نوشته اش را مورد ترجمه قرار
 داده . و قتی که این امر را دریافت دیگر در قسمتهائیکه کاملا
 بمعانی پی نمیرسد در نیماند و مانند قالب سازی که مواد
 گداخته را همیشه در دسترس قرار داده باشد او هم بیدرنك
 معانی را در قالب الفاظ میریزد . بنا بر این پیدا است نوشته
 ابرا که مورد ترجمه قرار میدهیم چندین بار مطالعه کنیم و
 نه فقط بطرز سبك نویسندگی و طرز فکر کردت نویسنده
 آشنا باشیم بلکه باید از زندگانی نویسنده هم آگاه باشیم
 و باو کاملا علاقمند باشیم تا بتوانیم بزوح نوشته او پی ببریم
 شما تا وقتی که شخصی را کاملا آشنا نباشید نمیتوانید درست
 او را معرفی کنید همینطور تا شخصی کاملا بروحیه و اخلاق
 نویسنده ای آگاه نباشد نمیتواند آنطور که باید و شاید نوشته

هایش را ترجمه کند .

دشواری ترجمه بایشچا هم پایان نمی یابد چه روحیه شما هم باید مانند روحیه نویسنده باشد تا بتوانید کاملاً دریابید که او چه میگوید و چطور فکر میکند . مثلاً یک نفر ظاهر پرست نمیتواند « لطیفه های غیبی » حافظ شیرازی را ترجمه کند و لو بر هر دو زبان کاملاً مسلط باشد . آری مترجم حافظ باید نخست « مقامات معنوی » را طی کند تا بتواند آثارش را درست ترجمه کند . مترجم حافظ باید فطرتاً دارای روحیه حافظ بوده سالها اشعار حافظ را خوانده و از جان و دل حافظ را دوست داشته باشد .

ترجمه شعر از همه ترجمه ها مشکلتر است چه در این نوع ترجمه مترجم باید دارای ذوق و نبوغ فوق العاده باشد تا بتواند معانی اشعار را از قالب زبانی بقالب زبان دیگرچنان بریزد که روح آن نابود نگردد . این امر بسیار دشوار است چه هر زبانی را حالتی است که نمیتوان عین آنرا در زبان دیگر پدید آورد . نظامی در این باره گوید :

لغت همه علوم می چو از آن نمط بگردد

سلب دیگر بپوشد بسیاقت معانی

نمطی که شعر دارد چو از آن نمط بگردد

چه نوشتن از وی آید چه رسد بترجمانی

ترجمه خوب آنستکه معلوم نباشد ترجمه است . برای

نیل باین منظور مترجم باید کاملاً بروح نوشته پی برده در مورد تعبیراتی که مشکل و پیچیده هستند با کمال احتیاط با چاقوی فضاوت آنرا تشریح نماید بسی اینکه لطمه ای بدان وارد نمایند . در صورتیکه معنی جمله خیلی مبهم باشد باید

جای آنرا خالی گذاشت و در باره معنای آن پیوسته فکر کرد و با استادان فن درباره آن گفتگو نمود تا به مرور زمان بتوانیم بمعنای واقعی آن پی برده با بیانی رسا و شیوا ترجمه اش کنیم . پیداست ترجمه ای عالی است که علاوه بر آنکه شبیه به اصل است ساده و روان و شیرین و دلنشین نیز می باشد .
در پایان باید به این نکته اشاره کرد که نقاش میکوشد تا بلوی خود را زیباتر از اصل بکشد مترجم هم باید با بکار بردن ذوق خود ترجمه را زیباتر از اصل گرداند و این کار هم کار هر کس نیست .



امروزه نه تنها اعتنائی به شعر نمیشود بلکه هر کس هم توجهی به آن داشته باشد مورد تمسخر قرار میگیرد. لرد ماکا ولی مورخ انگلیسی میگوید :

« هر چه تمدن بیشتر پیش میرود شعر هم خواه و ناخواه مرحله تدنی و انحطاط را میپیماید . »

گفته ماکا ولی کاملاً نسبت باوضاع ادبیات قرن بیستم صدق میکند . آری امروز گلزار ادب را رنگ خزانی گرفته و گلشن هنرهای زیبا پژمرده گشته . ولی آیا واقعاً همانطور که میگویند شعر هنری بیفایده است ؟

بعقیده اینجانب ، نه تنها شعر هنر بیفایده نیست بلکه از گرانبهارترین هنرهاست . زیرا زندگی اجتماعی محتاج بصنعت است و عالیترین صنایع صنعت شعر است . چه شعر منبع احساسات عالی و کان زیبایی است و در این جهان آفت خیز غم انگیز تنها سرود دانواز شعراء میتواند عقده دلها را بکشد و داود مهر خاموشی را بر لب زده است . لی ما میتوانیم با خواندن دواوین شعراء لطف نغمه داودی را در یابیم .

امرسن به قدری مقام شعراء را بلند میدانند که میگوید : روزی فرا خواهد رسید که فلسفه را شعراء تعلیم دهند . شاعر حقایق را بطور کلی در میساید و از تحلیل و تجزیه آنها احتراز میکند .

نظامی شاعری را با پیامبری برابر میدانند :

پیش و پس هست صفت کبریا پس شعراء باشد و پیش انبیاء
و الممتنبی گویا راجع بخودش میگوید :

هوفی شعره تنبی و لکن ظهورت معجزاته فی المعانی
بشر طبیعتاً خیالپرست است و شعراء هم شایسته ترین
کسانند برای خیالبافی و اما علت اینکه چرا امروزه مردم
اینقدر نسبت بشعر و شعراء و بطور کلی بهنرهای زیبا بیعلاقه
شده اند اینستکه بشر بر اثر سروکار پیدا کردن با ماشین
کم کم این روح را ازدست داده و مانند ماشین فاقد احساسات
شده است ، آری . روح بشر با آب و گل هنر آمیخته است و
شعر زیب و زیور عروس زندگی است . تنها شعر و موسیقی و
نقاشی است که زشتی زندگی را پوشانده و آنرا زیبا تر از آنچه
هست نشان میدهد .

شاعر بزرگترین اسرار جمال و لطیف ترین احساسات
و ا پیانت میکند . روح شاعر مهبط وحی و الهام است . از
اینرو کسیکه میخواهد معنی سرودهای دلنواز شعراء را بفهمد
باید از این عالم پست اوج گرفته در آسمانها پرواز کنند و
باید مانند شاعر روحی بر هیجان و احساساتی شور انگیز
داشته باشد یعنی باید اهل دل باشد . بنابراین هر کس نمیتواند
بی بمقام شاعر رود ، بقول ابن یسین :

هنرمند باشد بسان کهر -

که هر کس مراورا خریدار نیست
کسی که میخواهد از دریای خیال يك شاعر گسوه
معانی را بیرون آورد باید مانند غواص در اعماق آت فرو
رود و برای دریافتن اسرار شاعر باید چشم باطنی او بسیار
بینا باشد چه گاهی شعراء مضامین بسیار لطیف را در الفاظ

مبهم و ترکیباتی مغلق می‌کنجاندند و بر عروس زیبای معانی نقاب می‌افکندند، چشم نهان بین باید تا معانی يك اثر بزرگ را دریابد. برای اینکه اشعار يك شاعر بزرگ مانند حافظ را دریابیم باید قبلاً مقامات معنوی را طی کنیم چه تا همان احساساتی که در موقع نوشتن بشاعر دست داده بما دست ندهد نمیتوانیم شعر او را که تار و پودش احساسات خود شاعر است درک کنیم.

بنا بر این اگر در نظر کسی اثر يك اديب بزرگ کوچک و ناچیز آید عیب در خودش است نه در شاعر.

دای بسوی خویش کرده صورت من زشت

من نه چنانم که میبری تو گمانم

آینه ام من اگر تو زشتی زشتم

ور تو نکوئی نکوست سیرت و سام

شعر چیست ؟

در باره اینکه شعر چیست سخن بسیار گفته اند. از جمله این است: شعر کلید حروف هیر و گلیف طبیعت است. شعر زبان احساسات است. در نظر ارسطو شعر یعنی ابداع معانی. بعقیده دیسگری شعر نقاشی ناطق است و نقاشی شعر صامت.

دیونسیوس با عقیده اینکه اصل در شعر معنی است

نه لفظ مخالف میباشد و گروهی دیگر بر آنند که ابداع مهم نیست بلکه استادی در بکار بردن الفاظ مهم است. و بعقیده بعضی تخیلات اساس شعر است چه شاعر از دریچه خیال به عالم مینگرد. عده ای هم میگویند تنها احساسات باید در پیدایش

شعر مدخلیت داشته باشد و حتی اشعاری که مبتنی بر «فکر» هست باید بر محور احساسات بچرخد .
اشعار بعضی شعراء آئینه تمام نمای روح خود شات است چه اینگونه شعراء در خود غوطه ورنند و غوغای بیرون در درون آنان راه نمی یابد .

بن نوع شعراء مانند هزار دستان کوری هستند که در جهان تاریک خود آوازه میخوانند . همانطور که يك چنین هزار دستانی تنها غم و شادی ، ترس و امید و احساسات درونی خود را آشکار میگردانند اینگونه شعراء هم فقط از احساسات خود سخن میگویند .

آثار ادبائی مانند شکسپیر آئینه تمام نمای روح بشر است . اینگونه شعراء مانند نقاش طبیعت بشر را نقاشی میکنند . بطور کلی میتوان گفت که شعر مولود خیال است . از اینروست که گفته اند هر چه فکر در شعر کمتر باشد آت شعر عالیتر است چه شاعر واقعی جهان را از دریچه دل مینگرد نه از دریچه عقل . آن فیلسوف است که با عقل سروکار دارد و قتی که سخن از دل بیرون آمده باشد بقول سنائی نشیند لاجرم بر دل . اگر سخن شاعر در دل نشیند علت آن یا این است که آن سخن از دل بیرون نیامده و یا اینست که شاعر عاجز بوده احساسات خود را بیان کند . باین نکته صائب اشاره میکند وقتی که میگوید :

اگر سخن بدل از گوش بیشتر نرسد

یقین شناس که از نارسائی سخن است
از خصوصیات شعر این است که در کلمات بسیار کم معانی بسیار بزرگ دارد و شاعر بزرگ آنست که در رعایت

این اصل داد استادی داده باشد . برای نیل باین منظور شاعر باید از اطناب و اسباب احتراز کند چه شرط اول بلاغت خاموشی است . مقصود از خاموشی حذف حشو و زوائد و پیراستن مطالب و آراستن معانی است . نویسنده ای که تا حد اعجاز بایجاز میکوشد گام زن راه خاموشی است . گاهی معانی بعدی وسیع و عمیق است که بزحمت در الفاظ میکنجند و در حکم ریختن بحر در کوزه است در اینجا است که معانی در ظلمت تعقید و ابهام مستور میشود و تنها اشخاص بسیار زبرک میتوانند معانی مزبور را دریابند .

شعری که هم روان و هم خوش آهنگ و پر مغز باشد گاهی از آهنگ بهترین آوازه ها و زیبایی زیبا ترین تابلو ها دلکشر است . بقول شاعر :

آن شعر بود که چون بخوانی از چات ربایند از روانی
شعر خوب راز نهانی و لطیفه غیبی است ، شعر تصویر گویاست ، شعر موزونترین نغمه ایست که از دل بر میخیزد شعر خوب را اگر بشکافیم در آن رقیق ترین احساسات بشری را میبینیم . بقول آناتول فرانس : شعر خوب مانند مضرا بی است که تارهای روح مارا مرتعش میکند و ما حس میکنیم که شاعر افکار خود را برای ما تشریح نکرده بلکه افکار خود ماست که از زبان او میشنویم .

همانطور که گل معطر مارا سرمست میکند شعر خوب هم در ما مستی و بیخودی مطبوعی تولید میکند شعر وسیله بسیار خوبی است برای بیان احساساتی که با نثر نمیتوان بیان کرد . موسیقی زبان عمومی است ولی شعر زبان فردنگان است .

شعر ایرانی

عقل کوتاه بین و غلط اندیش کوتاه نظران سبب گردیده است که ادبیات پرمایه ایران در بعض محافل مورد طعن و طنز قرار گیرد و تنها آسمان باختر زمین مطلع انوار علم و ادب دانسته شود.

حقیقت آنست که زیبایی و عظمت ادبیات ایران مانند زیبایی و عظمت تخت جمشید است نهایت آنکه فقط چشم نهان بین میتواند زیبایی کاخ ادبیات ایران را دریابد. دکتر شفق که مطالعات عمیقی در ادبیات جهان و مخصوصاً ایران نموده است درباره ادبای ایرانی میگوید:

«استادان ایران نه تنها در معانی جدی و عقلی و دینی قصیده‌های بی نظیر سروده‌اند بلکه حالات شور و شوق و طرب و عشق را هم بظرافتی خاص و لطافتی بیرون از قیاس به سلك سخن آورده‌اند و از این رقم سخنان هم ادبیات ما گنجینه‌ای از آثار بدیع دارد که تقدیر و حفظ آن بر ما فریضه است ...»

ایران معدن شعر و شعراء است تنها شیراز دو گوهر بیهمتا را در آغوش خود پرورانده است و آن دو گوهر سعدی و حافظ هستند جذبه سخنان این دو شاعر بقدری است که خواص و عوام هر دو تحت تاثیر آن قرار میگیرند. سعدی و حافظ چراغ زبان فارسی را فروغی تازه بخشیدند. نویسنده‌ای در باره ولتر گفت: او تاریخ را اختراع کرد میتان درباره حافظ هم گفت: او شعر را اختراع کرد حافظ ذوقی از نسیم لطیف تر و روحی از ستاره روشن تر داشت. از اینرو دو هر نسیمی داستانی نهفته میدید و در هر موجی تصویری

نقش بسته و درهر ابری اندیشه‌ای جلوه گر شده . میتوان در باره شعر حافظ از قول شاعر گفت :
ز شعر نغز و روانش روان بتفت آید

نهان تو گویی در شعرش آب حیوان است
دیوان حافظ منبع الهام است . بلاغت معانی شورانگیز و عظمت اشعار غم انگیز و متانت افکار بلند را میتوان در آن یافت . کمتر دیوانی باین شیوایی و زیبایی دیده شده اشعاری که در این دیوان هست مانند دنیا يك صورت ظاهر و يك صورت باطن دارد . برای دیدن صورت باطن او چشم نهان بین باید :

بچشم نهان بین نهان جهان را

که چشم عیان بین نبیند نهان را
بنابر این علت اینکه بعضی اشخاص بر حافظ خرده میگیرند اینست که چشم نهان بینشان کم سواست . خود خواجه گویا در مورد ایشان گفته است :

چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست

سخن شناس نه دلبر خطا اینجاست
اشعار حافظ همه رمز است و تنها صاحب‌دلان میتوانند بی بمعنی این رموز بپیرند . حافظ از شعرائی است که با پیرایه خیال خواسته‌اند رموز حیات را بیاموزند .

مطابق يك افسانه یونانی و قتیکه خداوند از خلقت عالم فارغ گشت نعمت های این جهان را بین همه مردم تقسیم کرد ولی چیزی به شاعر نداد . شاعر بآه و ناله پرداخت . فرشتگان دلشان سوخت و بشاعر گفتند : حال که از حیفه دنیا چیزی بدستت نرسیده بتوا اجازه میدهیم هر گاه دلت تنگ شد

با سمانها بیانی و دمی با ما بسر بری !
 گویا دربارهٔ حافظ این داستان صدق میکند . خود
 حافظ از اینکه بهره ای از حطام دنیوی نبرده متاثر نیست
 چنانکه میگوید :

حافظ از سیم و زرت نیست برو شا کر باش
 چه به از دولت لطف سخن و طبع سلیم
 الحق بحق حافظ را لسان الغیب نامیده اند به همین جهت
 افهام عوام حقایق و دقایق ترانه های او را در نمی یابند .
 اشعار حافظ مانند آب گوارائی است که از چشمه با نغمهٔ دلنشین
 روان گردد . تنها تشنگان علم و ادب میتوانند از این چشمه
 تشنگی خود را دفع کنند .

با اینکه فقط صاحب دلاں میتوانند اشعار او را بفهمند
 دیوان حافظ همه جاده ها را طی کرده در کاروانسرا توقف
 نموده و از آنجا در دهات و از دهات در خانه و از خانه ها در
 قلوب رحل اقامت افکنده بی سرو صدا ایران را تسخیر نمود .
 صائب که خود شاعری است بزرگ میگوید :

ز بلبلان خوش الحان این چمن صائب
 مرید زمزمهٔ حافظ خوش الحان باش
 مختصر آنکه شعر حافظ نردبان آسمان است . حافظ
 بیجهت مشهور نشده است چه بقول صائب :

آفتاب سخنش کرد جهان میگرد
 هر که از معنی باریک هلالی شده است
 و اما راجع به سعدی باید گفت که در اشعارش باریکی
 ندیده و لطافت معنی و بختکی فکر کاملاً جلوه گر شده است
 لفظ اشعارش فصیح است و عرصه معنی آن فسیح . سعدی در

انتخاب و نظم دادن کلمات داد استادی داده است و بقدری بر کلمات مسلط بوده که میتوان گفت کلمات دردست سعدی مانند موم بوده و فقط وقتی صورت ثابتی بخود میگرفت که جمله‌ای و یابیتی را تمام میکرد. سعدی در دریای متلاطم معانی خوب شناوری کرده و از اعماق آن کوه‌رهایی از لؤلؤ پاکتر و از عقیق زیباتر بیرون آورده است و هر چه او نوشته مانند بلور صاف و شفاف و درخشان است. تهیج و تموج این بحر را آخر وقتی باوج میرسد که از حکمت سخن میگوید و هر چه شخص بیشتر اشعارش را میخواند بیشتر بزیبائی سخن وجودت طبع روان او پی میبرد چه طبع سعدی سرشار و اشعارش خالی از تکلف و ابتذال است. بقدری اشعارش فصیح است که گوئی فصاحت او موهبت بوده است.

سخن «کولتون» درباره سعدی صدق میکند و آن اینست: فصاحت زبان طبیعت است و نمیتوان آنرا در مدرسه آموخت. شاعر ایرانی هم گفته است:

شاعری طبع روان میخواهد نه معانی و بیان میخواهد
و اما راجع بشیرینی سخن سعدی بگذارید خود سعدی نکته بین و نکته سنج و نکته شناس سخن بگوید:

من نخواهم که دگر شعر نویسم که مگس
ز حتمت میدهد از بسکه سخن شیرین است !
وصائب میگوید:

قیامت میکنی سعدی بدین شیرین سخن گفتن
مسلم نیست طوطی را در ایامت شکر خانی
و مجد همگر میگوید:

از سعدی مشهور سخن شعر روان جوی

کو کعبه فضل است و دلش چشمه زمزم
و امیر خسرو دهلوی افتخار میکند که «جلد سخنم دارد
شیرازه شیرازی»

فرشت شیرازی درباره آثار سعدی مینویسد :
گلدستانش بوستانیهست از گلهای تحقیق حکمت آمیز و
بوستانش گلستانی از ثمرات معرفت شوق انگیز . ملمعاتش
که تباری و فارسی بهم آمیخته یا قوت رمانی و گوهر عمانی
راماند که درهم ریخته . طیباتش آب طیب طبله عطاران بود
بدایعش بمضامین بدیع غبار ملال از خاطر سترده . هریتی
از خواتیمش خاتمی است در انگشت سخن سراپان و هر شعری
از غزلیات قدیمش گوهریست در گوش قافیه سنجان . هزلش
مایه هزل و نشاط است . مطایباتش باعث طیبت و انبساط
و اما فردوسی نقاش بسیار ماهر است . تصاویر تاریخی
که او کشیده است بقدری زنده و زیباست که چشم هر کسی
را خیره میکند «گالری» عظیم فردوسی تا دنیا دنیا است
خواهد ماند .

و اما مولوی که خدیو ملک عرفان است قیامت میکند
هجوم احساسات و شوق این دریای متلاطم را نمیکند خود
را در قید سجع و قافیه گذارد . هر کس در این دریا غوطه ور
گردد محالست گوهری از آن بیرون نیاورد .
و اما نظامی همانطور که گفته اند صنعتگری است ماهر
ولی طبع روان ندارد .

دکتر شفق میگوید : اگر بنا بود شخص کاروان سخن
گویان ایرانرا بدیده دقت در نگرد بایستی گفت فردوسی
استاد در شعر داستان و رزمی ، خیام هنرور در رباعی ، حکیمی

و انوری کامل در قصیده فنی ، نظامی توانا در قصه و داستان
عشقی ، سعدی سرمشق در نثر بدیع و غزل ، جلال الدین
مثال با هر دو مثنوی عرفانی و حافظ سخن پرداز در غزل
عرفانیست . . .

مقام ادبیات

هگل فیلسوف معروف آلمانی میگوید : شعر عالی را
میتوان تشبیه کرد به مجسمه ای که پایه اش روی زمین تیره و
سورتش از آسمان هم گذشته مایل بطرفیست که عرش الهی
وجود دارد . شعر عالی جلال خداوند را منعکس میکند
اینست مقامی که هگل برای شعر عالی قائل است .

ورز دورث میگوید : شعر ظریفترین قسمت روح دانش
است . محمد حسین فروغی درباره ادبیات میگوید :

« ادبیات عبات است از سخنهای دلکش معقول و حرفهای
متنوع متین که از حیث مطالب عالی و حقایق معنوی پسنجیده
عقل است و از حیث ملایمات و دقایق مادی و ظرافت و لطافت
صوری مطلوب ذوق ، مرآت خیالات بلند ، نماینده افکار
ارجمند ، مزین بمضمونهای بدیع ، موشع بنوادر ترحیم ،
مجموعه معانی و بیان ، شایسته هر دوره و زمان ، دارای نوادر
امثال ، بمافی و پاککی آب زلال . »

« این قسم سخن گفتن است که همیشه گمراه را براه
آورد و سرگشته نادان را بساحت با نزهت معرفت و دانش
دلالت و هدایت کرده وحشی را مدنی و رام ساخته و خشن
ناهموار را زنده نموده و پرداخته زنگهای کثیف کدورت را
زدوده و جرمهای تکدر را صیقلی و مصفا فرموده است . »

شعر از چه ساخته میشود ؟

همانطور که شاعر میگوید: «نه هر کو نقش نظمی زد
 کلامش دلپذیر آید» سرفلیپ میدنی میگوید:
 «ممکنست کسی شاعر بزرگ باشد بی اینکه اشعار قافیه دار
 بسراید و دیگری ممکنست اشعار با قافیه بسازد و اشعارش
 شعر نباشد» شعر اساساً آوازه است ولی با وجود این نمیتوان
 گفت هر چه آهنگ دارد شعر است. شعر خوب آنست که معنی
 و مضمون تازه ای در بهترین و زیباترین قالب الفاظ ریخته شده
 باشد. در ساختن شعر هم تقلید از طبیعت مدخلیت دارد و هم
 تخیل. ولی همانطور که گفته اند: شعرا دارای تخیلات و سیم
 هستند ولی عمق نظر ندارند» یعنی ظاهر هر چیز را در نظر
 میگیرند و چندان توجه بیاطن نمیکند. مع الوصف باید گفت
 که هستند شعرائی مانند مولوی و عطار نیشابوری که بیاطن
 بیشتر از ظاهر توجه کرده اند.

و اما در باره ساختن شعر باید گفت که وسیله کار لفظ
 است همانطور که مجسمه ساز با سنگ و تاجر با پول کار میکند
 سرمایه شاعر هم کلامست. ولی همانطور که تنها سنگ کسی
 را مجسمه ساز و یا پول کسی را تاجر نمیکند همچنان تنها با تسلط
 بر الفاظ نمیتوان شاعر شد چه بقول هوراس: تنها زیبائی
 در شعر کافی نیست باید در روح شنونده هم نفوذ کند» حتی
 هر کس معانی و بیان و عروض و قافیه و دقائق زبانی را بداند
 شاعر نیست. برای شاعر شدن علاوه بر ذوق و نبوغ یکدل
 پندار و یک دریا خیال لازمست. چرا يك دریا خیال؟ برای

اینکه بقول فراها نی : « در قطره ماهی پیدا نمیشود هر کو-
محیط باید کزوی نهنگ خواهد خاست » علاوه الهام لازمست
چه بقول « هر در » شاعر آلمانی : بدون الهام بهترین دماغها
خاموش ورا کد میماند - درون ما آتش زنهای است که باید
بوسیله اخگرها شعله ور گردد « شاعر باید بقدری در بیدار
نمودن دلها زبردست باشد که همانطور که المتنبی لاف
زده باشد :

انا الذی نظرا لامی الی ادبی واسمعت کلماتی من به صمم
و یا باید مانند لانگفلو باشد توضیح آنکه - شخصی اشعار
لانگفلو را برای لنینکن رئیس جمهور امریکا خواند لنینکن
حالش دگرگون گردید و اشک از چشمانش سرازیر شد و گفت :
چقدر تواناست آنکه میتواند تا این اندازه در دل نفوذ کند -
اگر رئیس جمهور نمیبودم میخواستم شاعر شوم « پیداست
برای اینکه شاعر باین مقام برسد باید علاوه برداشتن نبوغ
سالها در ادبیات کار کند چه همانطور که سنائی میگوید :
سالها باید که تایک سنگ اصلی ز آفتاب

لعل گردد در بدخشان یا حقیق اندر یمت
عمرها باید که تایک کودک از روی طمع

عالمی گردد نکو یا شاعری شیرین سخن
آیا میدانید ناکامی برای شاعر نعمت است نه نقت ؟
پاسکال میگوید : شعر فقط پس از سیر دردناک در قلمرو
وسیع فکر بوجود میآید . « ستارگان هنگام شب در آسمان
جلوه گر میشوند . همینطور افکار بلند در روحی که ظلمت
اندوه آنها فرو گرفته پدید میآید « ملتون » در اواخر عمر نابینا
شد . این واقعه نهال قریحه او را چنان تکان داد که هرچه

میوه بر آن بود فرو ریخت . ملتون وقتی که کور گردیده اندوه
فوق العاده ای باو روی آورد . برای تسکین این التهاب
نهانی ملتون اشعار نغمه ساخت و چون در مکتون آنها را بر
دامن روزگار افشاند . کیتزوهائینه بهترین آثار خود را وقتی
نوشتند که مریض بودند . مسعود سعد سلمان بهترین اشعار
خود را در زندان نوشت . سعدی پس از مراجعت از سفرهای
دراز طاقت فرسا اشعار نغمه خود را سرود .

پایان

